

کوبا پس از کاسترو

نابرابری جدید و ائتلاف ثنویوپولیس‌ها

در صفحه ۱۲

اطلاعیه گزارشگران بدون مرز

ایران همچنان بزرگترین زندان

روزنامه‌نگاران در خاورمیانه است

۲۹ تیر ماه ابولقاسم گلباف مدیر مسئول ماهنامه گزارش به اتهام «تبلیغ علیه نظام، نشر اکاذیب به قصد تشویش اذعان و تبیین نظریه براندازی با انتشار مستون و عکسهای مختلف» بازداشت گردید. در ۴ مرداد آرش نورچیان کاریکاتوریست، محمدمین گلباف، طراح روی جلد شماره ۱۴۷، و نادر کریمی روزنامه‌نگار این نشریه نیز بازداشت شدند. این سه روزنامه‌نگار قرار بود در پی تامین وثیقه در روزهای ۶ و ۷ مرداد از زندان آزاد شوند. یکشنبه ۱۵ تیر ماه ایرج جمشیدی، سردبیر و همسرش ساقی باقری‌نیا مدیرمسئول ادامه در صفحه ۲

در اطلاعیه‌ای که از سوی روبرت مننارد دبیر اول گزارشگران بدون مرز منتشر شد آمده است: «در چهل روز گذشته چهارده روزنامه‌نگار دستگیر شده‌اند. خانواده و وکلای بسیاری از این روزنامه‌نگاران از آنها بی‌خبرند. آنهایی که از زندان آزاد شده‌اند، شاهد شرایط نامناسب بازداشت و فشارهای روحی و بسدرفتاری در بازداشتگاه‌ها بوده‌اند. ما نمی‌توانیم نگران نباشیم وقتی که بسیاری از این روزنامه‌نگاران در اختیار دادستان تهران سعید مرتضوی و سپاه پاسداران قرار دارند و در همان مکانی زندانی هستند که زهرا کاظمی با جویبی و به قتل رسیده است.»



مادر زیبا کاظمی

من قاتل فرزندم را می‌خواهم

گفته‌های مادر زهرا کاظمی از آخرین روزهای حیات

و نحوه خاک‌سپاری وی

متن کامل گفتگوی روزنامه یاس‌نو با مادر زهرا کاظمی روزنامه یاس‌نو در شماره ۸ مرداد متن کامل گفتگوی خبرنگار اعزامی‌اش به شیراز با مادر زهرا کاظمی را منتشر کرد. متن این گفتگو را به نقل از سایت رویداد می‌خوانید:

یاس‌نو: عزت کاظمی، مادر زهرا کاظمی در گفتگوی اختصاصی با خبرنگار اعزامی روزنامه یاس‌نو به شیراز، جزئیات وقایعی را که در یک ماه گذشته برای او رخ داده است شرح داد. او با توصیف وضعیت دخترش زهرا کاظمی در بیمارستان بقیه‌الله‌الاعظم، و تشریح آنچه در برخورد با مأموران دادستانی بر او گذشته است اعلام کرد خواهان شناسایی قاتل فرزندش است. آنچه پیش‌رو دارید متن کامل و بدون ویرایش این گفتگو است. لازم به توضیح است که اسم خبرنگار مقتول در شناسنامه زهرا می‌باشد اما چون در بین خانواده و دوستان زیبا نامیده می‌شد. مادرش نیز در این مصاحبه از وی با نام زیبا یاد کرده است: ادامه در صفحه ۲

سران جمهوری اسلامی

مسئول قتل زیبا کاظمی‌اند

تحت مسئولیت خود آنها روی داده است. وزیرانی که از سوی رئیس دولت مأمور رسیدگی شدند، در گزارش نهایی خود ضمن آنکه نتوانستند واقعیت آشکار مرگ زیبا کاظمی بر اثر اصابت جسم سخت به سر او و خوریزی مغزی را کتمان کنند، متن گزارش را به گونه‌ای تنظیم کردند که گویی مقتول است که باید پاسخگو باشد. در جا به جای گزارش، اشکاراتی به «تخلف»، «پرخاشگری» و «رفتار نامتعادل» خانم کاظمی هنگام اسارت رفته است. این اشارات، از گزارش وزرای خاتمی، سندی ننگین حاکی از به استهزا گرفته‌شدن حقوق بشر از سوی حکومت جمهوری اسلامی ساخته است. یک لحظه بدین بیاندیشید: سخن بر سر آنست که مسئولان حفظ جان زندانی، او را به فسیح‌ترین طرز ممکن کشته‌اند، و آنگاه آقایان وزرا نمی‌از گزارش خود را بدین اختصاص داده‌اند که چه خطاهایی از خانم کاظمی سر زده است. منبع این ادعاها نیز کسی نیست جز همانها که مسئولان مستقیم مرگ خانم کاظمی‌اند. از ادامه در صفحه ۲

شش ساله خاتمی بسته‌اند، امیدوار شدند از این تحقیقات، نتیجه‌ای در راستای یافتن حقیقت و مجازات عاملان و آمران واقعی قتل یک زندانی سیاسی به دست آید. هر کس به یاد داشته باشد پرونده قتلهای زنجیرهای پانز ۷۷ به کجا انجامید و بدانند که به جای عاملان و آمران کشتار دگراندیشان و نویسندگان ایرانی، اکنون وکیل بازماندگان آنهاست که در زندان است، کوچکترین امیدی نداشت و ندارد که رئیس جمهوری اسلامی ایران واقعا بخواهد که حقیقت در باره قتل خانم کاظمی کشف شود. رویدادهای دو هفته اخیر، این ارزیابی را تایید می‌کند که دستور خاتمی برای رسیدگی به پرونده، تنها و تنها برای رهایی‌اند گریبان سران حکومت از پاسخگویی در باره قتلی بود که



هنگامی که محمد خاتمی رئیس جمهوری اسلامی ایران به چند وزیر کابینه خود مأموریت داد تا در باره مرگ زیبا (زهرا) کاظمی هنگام اسارت به دست نهادهای امنیتی و قضایی جمهوری اسلامی تحقیق کنند، تنها کسانی که چشمان خود را بر کارنامه

گزارش تکان‌دهنده از رفتار بازجویان اسلامی

با زهرا کاظمی در سلول انفرادی

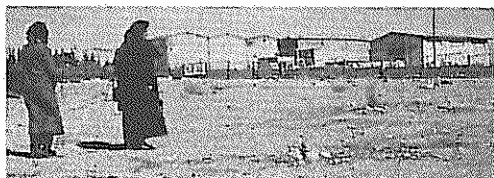
در صفحه ۳

خودداری رهبران کشورهای اروپایی از ملاقات با خاتمی

سفر خاتمی به بلژیک لغو شد

در صفحه ۲

در سالگشت فاجعه هلی



۱۵ سال از کشتار همگانی زندانیان سیاسی می‌گذرد. آیت‌الله خمینی یک سال پیش از مرگ در تابستان ۱۳۶۷ با صدور فرمان کشتار زندانیان سیاسی یکی از جنایتکارترین اقدامات را در تاریخ کشور ما و در کارنامه جمهوری اسلامی رقم زد. به فرمان مستقیم وی و تحت هدایت افرادی چون رفسنجانی، اردبیلی، خامنه‌ای، احمد خمینی و... توسط یک کمیته اجرایی متشکل از حجت‌الاسلام‌هایی چون اشرافی و نیری و نماینده‌ای از دادستانی در طول یکی دو هفته بهترین فرزندان اسیر این مرز و بوم را به پای محاکمه‌های شرعی کشانده به بالای چوبه دار فرستادند.



تاکنون رقم واقعی کشتار ددمنشانه زندانیان در سال ۶۷ فاش نشده است و ارقام توسط منابع مختلف از حدود ۱۴۰۰ تا ۶۰۰۰ نفر را شامل می‌شود. اما قطعاً روزی که چندان دیر نخواهد بود این حقایق عریان در معرض قضاوت مردم ایران نهاده خواهد شد و مسبب این جنایت عظیم کیفر شایسته خویش را دریافت خواهند داشت. در این شماره نشریه کار و در پانزدهمین سالگرد کشتار زندانیان سیاسی ایران به تجدید چاپ خاطره یکی از شاهدین عینی این فاجعه و جنایت می‌پردازیم.

سرمناله

قتل عام ۶۷:

چه کسی پاسخگو است؟

در هیچ یک از نظامهای حقوقی جهان، جرم قتل نفس مشمول مرور زمان نمی‌شود. پس از وحدت آلمان در دهه ۹۰ سده گذشته میلادی، آریش میلهکه وزیر امنیت دولتی آلمان شرقی به اتهام قتلی که بیش از ۶۰ سال از وقوع آن می‌گذشت، محاکمه شد. یک دادستان اسپانیایی یک ربع قرن پس از کودتای شیلی، پی‌نوشه را به اتهام صدور دستور قتل زندانیان، تحت تعقیب قرار داد. نظایر این موارد در گوشه و کنار جهان بسیار است. جان انسان، آن قدر باارزش است که هیچ چیز، حتی گذشت دهه‌ها نیز نمی‌تواند ذره‌ای از عمق فاجعه پایان‌دادن زودرس بدان بکاهد و مسئولیت قتل را به فراموشی سپارد. بشر برای دستیابی به این ارزشگذاری به زندگی که والاترین گوهر در دست او است، راه درازی را پیموده است. اگر بخواهیم در تاریخ جوامع، بزرگترین پیشرفت را برجسته کنیم، همانا دریافتن قدر زندگی است و مذبومتر از هر چیز دانستن پیامال‌کردن حق انسانها برای زندگی. والا شمردن حق زندگی و به پاسخگویی خواستن کسانی که این حق را لگدمال می‌کنند، بسته به کمیت و شمار انسانهایی که این والاترین حقیقتان نقض شده است، نیست. همانگونه که از دیرباز گفته‌اند، کشتن یک انسان به منزله کشتن همه انسانهاست. اگر ثابت شود که سران یک حکومت، مسئول قتل یک انسان‌اند، دیگر جایی برای ماندن آنها بر مسند قدرت نیست. سر نوشت انسانها نباید در دست کسانی باشد که دستشان به خون هم‌نوع آلوده است. اگر از این دیدگاه امروزی و بر جایگاه رفیعی که انسان امروز بدان دست یافته است به تاریخ معاصر ایران نگاه کنیم، تنها یک مورد از قتل نفس در زمان مسئولیت حکومت قبلی ایران، مثلاً قتل ۹ زندانی و پراکندن خبر دروغ کشته شدن آنها حین فرار، کافی بود تا انقلاب ۱۳۵۷ را از مشروعیت اخلاقی برخوردار کند. نیازی نبود که انقلابیون مدعی شوند در جریان انقلاب ۶۰ یا ۷۰ هزار نفر به دست حکومت به قتل رسیده‌اند، رقمی که طبق نتیجه پژوهشها، تقریباً ۲۰ برابر رقم واقعی بود (مراجعه کنید به مقاله عمادالدین باقی در باره شمار قربانیان حکومت شاه، مندرج در همین شماره نشریه). امروز نیز برای آنکه از حکومت جمهوری اسلامی، پاسخگویی در باره فاجعه قتل عام زندانیان سیاسی درست در پانزده سال پیش را بخواهیم، ادامه در صفحه ۳

گزارشگران بدون مرز

خواستار لغو گفتگوهای

اتحادیه اروپا با ایران شدند

گزارشگران بدون مرز همچنین از اتحادیه اروپا می‌خواهد که از اقدامات دولت کانادا برای تشکیل کمیسیون بین‌المللی تحقیق و انتقال پیکر زهرا کاظمی به کانادا حمایت کند. پس از تلاش اولیه مقامات رسمی ایران در کتمان کردن علت واقعی مرگ این روزنامه‌نگار، علی ابیطیحی معاون رئیس جمهور در ۲۵ تیر اعلام نمود که زهرا کاظمی در اثر «ضربه مغزی» در گذشته است. کمیسیون تحقیقی که به دستور رئیس جمهور محمد خاتمی تشکیل شد نتوانست به شکل مشخص توضیح دهد که اروپا ادامه یابد.

با ارسال نامه‌های جداگانه خطاب به سیلویو برلوسکونی رئیس دوره‌ای اتحادیه اروپا، کریس پاتن کمیسر روابط خارجی اتحادیه اروپا و خاورسولونا نماینده سیاست خارجی اتحادیه اروپا، گزارشگران بدون مرز از اتحادیه اروپا درخواست نمود، تا زمانی که مسئولان قتل زهرا کاظمی به دست عدالت سپرده نشده‌اند «گفتگوهای سازنده» با ایران را لغو کنند. برای ما قابل پذیرش نیست که مسئله‌ای اینگونه با اهمیت ناروشن بماند و مذاکرات میان ایران و اتحادیه اروپا ادامه یابد.

در این شماره

ذات یک پندار

انتقاد از ذات‌باوری اصلاح‌طلبان دینی در نمونه سروش

محمدرضا نیکتر
در صفحه ۹

تشکلات نفتگران در انقلاب ۱۳۵۷

یدالله خسروزاهی
در صفحه ۱۰

سران جمهوری اسلامی مسئول قتل زیبا کاظمی اند

ادامه از صفحه اول

این گستاخانه‌تر می‌توان حق زندگی به مثابه بالاترین حق بشر را به ریشخند گرفت؟

مادر زیبا کاظمی در مصاحبه‌ای که خواندن آن، قلب هر انسان آزاده‌ای را به درد می‌آورد، از فشارهایی سخن گفته است که مسئولان دولتی به او وارد آورده‌اند تا با دفن جسد فرزندش و عدم انتقال آن به کانادا که کاظمی تابعیت آن را نیز داشت، موافقت کند. این مادر داغسار از رفتار موهن زندانبانان، از تناقض‌گویی و دروغ‌های آنها، و نیز آثار ضربات بر بدن فرزندش گفته است. آنگاه، وزرای خاتمی به جای آنکه پاسخ دهند چه کسی مادر مقتول را تحت فشار گذاشته تا حقیقت پامال شود، مصاحبه ترتیب می‌دهند فقط برای اینکه بگویند تنها به سر زیبا کاظمی ضربه وارد شده و ادعای مادر او در مورد ضربات به سایر نقاط بدن، صحت ندارد. سخنگویان دولت خاتمی مدام تکرار می‌کنند خانم کاظمی از اتباع ایران بوده است و آنها نیازی به پاسخگویی به دولت کانادا ندارند. کسی نیست به این حضرات بگوید حال که به دولت کانادا پاسخگو نیستید، به مردم ایران پاسخگو باشید. بگویید چرا همه دستگاه‌های حکومتی بسیج شدند تا جسد خانم کاظمی هر چه زودتر به خاک سپرده شود. بگویید چه کسی در لاپوشانی حقیقت دینفع است، و چه کسی بود که خبر مرگ کاظمی بر اثر سکنه را منتشر کرد.

طرفداران خاتمی مدعی‌اند سپردن پرونده قتل خانم کاظمی

به قوه قضائیه، یعنی واگذاری ادامه تحقیق درباره قتل به قاتلان، آن هم پس از تجربه پرونده قتل‌های زنجیرداری، بر مبنای تعهد خاتمی به رعایت قانون صورت گرفته است. اگر این آقایان این قدر عاشق قانونیت‌اند، بد نیست تجربه‌ای را که همه می‌شناسند بدانها یادآوری کنیم: این روزها، سی‌امین سالگرد ماجرای واترگیت است. در آن ماجرا، هرگز ثابت نشد که شتودگذاری در مقر انتخاباتی دمکراتها به دستور ریچارد نیکسون رئیس جمهوری وقت ایالات متحده انجام گرفته است. نیکسون تنها به خاطر آنکه مسجل شد کوشیده است حقیقت را لاپوشانی کند، تا آستانه استیضاح از سوی کنگره پیش رفت و با استعفای خود، بر اقدام کنگره پیشدستی کرد. علیرغم این استعفا، نیکسون به عنوان پدنامترین رئیس جمهور تاریخ آمریکا شناخته شده است. هم‌اکنون نیز رئیس جمهوری ایالات متحده از سوی افکار عمومی این کشور تحت فشار قرار گرفته است، چرا که در یک نطق خود مدعی شده بود عراق سعی در خرید اورانیوم غنی‌شده از نیجر داشته است، در حالی که همان زمان تردیدهای جدی نسبت به صحت این خبر وجود داشت. جرج دبلیو بوش و مقامات دولت او تقریباً هر روز ناگزیرند به سئوالهایی در این مورد پاسخ دهند. افکار عمومی آمریکا مصر است بدانند چرا و چگونه یک ادعای بی‌پایه به نطق رئیس جمهور راه یافته است.

اما در ایران، علی‌خامنه‌ای رهبر حکومت پس از قتل‌های زنجیره‌ای روز روشن و جلوی چشم همگان مدعی شد امران این قتلها بیگانگان‌اند، و بعداً کسی از او نپرسید چرا بی‌پایه سخن گفته است. اکنون نیز در محافل حکومتی ایران کسی نیست بپرسد چه دست‌هایی می‌کشند حقیقت قتل خانم کاظمی را پرده‌پوشی کنند. واقعیت این است که مسئولان اصلی قتل خانم کاظمی در زندان جمهوری اسلامی، سران حکومت. همین پرونده برای آنکه افکار عمومی خواهان استعفاي همه آنها شود، کافی است. خانم کاظمی در همان چند روزی که در اسارت به سر برد، در دست ارگانهای مختلف حکومت بود، از قوه قضائیه گرفته تا نیروی انتظامی و وزارت اطلاعات. ضربه مرگبار از سوی عوامل هر ارگان که به سر خانم کاظمی وارد شده باشد، همه کسانی که پس از آن مسئولیت نگهداری از این زندانی را داشته‌اند، در مظان این اتهامند که ماجرا را کتمان کرده‌اند.

زیبا کاظمی، تنها یکی از هزاران زندانی نهدادهای حکومتی است. امثال کسانی که خانم کاظمی را کشتند، اکنون صدها و بلکه هزاران تن از دانشجویان، جوانان، فعالان سیاسی، نویسندگان و دگراندیشان را در اسارت خود دارند. نه خاتمی و نه هیچ یک از دیگر مقامات دولتی، خود را مسلم‌بینه پاسخگویی در باره این رسوایی

بزرگ نمی‌بینند. انصاف‌غلی هدایت روزنامه‌نگار تبریزی در نامه‌ای تکان‌دهنده به خاتمی، نوشته است که چگونه ظرف چند ساعت پس از بازداشتش، صدها ضربه درآورد به او زدند و چگونگی با رکیک‌ترین دشنامها و بدرفتاری‌ها، حرمت انسانی او را لگدمال کردند. تنها بدین خاطر که بنا به وظیفه رسمی خبرنگاری خود، می‌خواستند است از تظاهرات دانشجویی در ده‌ماه در تبریز گزارش تهیه کند. رئیس جمهوری اسلامی ایران چه همانجا به دنیا آمد، من چند سفر برای دیدنشان به فرانسه رفتم، تا زمانی که او در دانشگاه سوربن امنیت و دکترایش را گرفت، ما چه کسی پاسخگو بود؟

این چه بازی مسخره‌ای است که با تقسیم نهادهای حکومتی به خوب و بد، مسئولیت سران جمهوری اسلامی درباره هر آنچه در کشور می‌گذرد را مسخودش کرده‌اند؟ چقدر ساده‌لوحی یا بیگانگی با حقیقت لازم است تا این نمایش مسخره و تکراری را باور کنیم؟ آیا دولتی که وزارت اطلاعات و نیروی انتظامی تحت مسئولیتش، با دستگاه بدنام قضایی در بازداشت و بدرفتاری با هزاران زندانی هستند، با تظاهر به قانون‌مداری و این انتظار که مردم ایران این ژست‌ها را باور کنند، به میلیونها ایرانی توهین نمی‌کنند؟ آیا بقای چنین حکومتی، و هن به هر آنچه نزد بشر مقدس و گرامی است، نیست؟

وقت آنست که به این اهانت بزرگ به حرمت انسان پایان داده شود.

گزارشگران بدون مرز خواستار لغو

گفتگوهای اتحادیه اروپا با ایران شدند

ادامه از صفحه اول

«شکستگی جمجمه» که علت مرگ زهرا کاظمی است چگونه روی داده است.

از پنج روز پیش نهادهای قضائی ایران با دست به دست‌کردن پیرونده بجای رسیدگی به ایجاد مانع در برابر آن پرداخته‌اند. پیکر زهرا کاظمی چهارشنبه اول مرداد ماه در زادگاهش شیراز به خاک سپرده شد و انجام تحقیق و کالبدشکافی را که می‌بایست توسط هیئت و پزشکان مستقل انجام می‌شد، دشوارتر کرده است. از همان فردای انتشار خبر در گذشت این روزنامه‌نگار، گزارشگران بدون مرز و خانواده کاظمی خواهان انتقال پیکر این روزنامه‌نگار به کانادا بودند. این پرونده در اول مرداد ماه از سوی دادستان عمومی و انقلاب تهران سعید مرتضوی به دادستان نظامی ارجاع شده است، سعید مرتضوی که خود از سوی منابع بسیاری به شرکت مستقیم در قتل زهرا کاظمی متهم شده است. اعلام کرده است که «اگر خطائی صورت گرفته از سوی دیگر نیروهای دخیل در واقعه یعنی وزارت اطلاعات و حفاظت اطلاعات نیروهای انتظامی است و دادستانی دخالتی نداشته است».

بنا بر گزارش هیات تحقیق دولتی، دادستان تهران شخصاً در بازجویی از زهرا کاظمی در ساعات اولیه دستگیری‌اش حضور داشته است. اگر دادستان نظامی مسئولیت این پرونده را بپذیرد می‌تواند دادگاه را غیر علنی اعلام نماید. زهرا کاظمی در دوم تیر ماه در حین تهیه عکس در اطراف زندان اوین بازداشت شده بود و در بیست تیر در بیمارستان نظامی بقیه الله جان سپرد.

گزارشگران بدون مرز یادآور می‌شود که با بیست و چهار روزنامه‌نگار زندانی، ایران «بزرگترین زندان روزنامه‌نگاران» در خاورمیانه است شانزده تن از این روزنامه‌نگاران در طی چهل روز اخیر دستگیر شده‌اند. بنا بر اطلاعاتی که بدست گزارشگران بدون مرز رسیده است، بسیاری از این روزنامه‌نگاران در اختیار دادستانی تهران و سپاه پاسداران قرار دارند و در همان مکانی زندانی هستند که زهرا کاظمی بازجویی شده بود.

روزنامه‌نگاران دستگیر شده در سول‌های انفرادی و در وضعیتی نامساعد نگهداری می‌شوند و از همه حقوق خود از جمله حق ملاقات با وکلا و خانواده‌های خود محروم شده‌اند. گزارشگران بدون مرز و خانواده این روزنامه‌نگاران عمیقاً نگران سرنوشت این زندانیان هستند. بخشی از خانواده‌های این روزنامه‌نگاران با انتشار نامه‌ای خطاب به محمد خاتمی رئیس جمهور ایران از احتمال شکنجه‌های جسمی و روحی عزیزان خود در بازداشتگاه‌ها ابراز نگرانی و به رئیس جمهور شکایت کرده‌اند.

ماجرای کشته‌شدن جوان ایرانی

کیوان تابش، یک جوان هیجده ساله ایرانی، در ساعات اولیه بامداد دوشنبه، ۱۴ ژوئیه، بعد از این که یک مامور پلیس شهری او را تا کویچه بن‌بستی در شهرک پورت مودی در ایالت بریتیش کلمبیا تعقیب می‌کند با کارد بزرگی به طرف مامور پلیس هجوم می‌آورد و او با شلیک پنج تیر کیوان تابش را به قتل می‌رساند و یکی از دو همراه او را نیز زخمی می‌کند.

بسه گفته براین سولز، سخنگوی پلیس ونکوور، تعقیب و گریز صبح دوشنبه به دنبال گزارشی به پلیس بوده است که در ساعت دو بامداد همانروز کیوان تابش بعد از خروج دو زن از یک کلپ شبانه با اتومبیل هوندای خودش چندین بار به کیوان تابش، یک جوان هیجده ساله ایرانی، در ساعات اولیه بامداد دوشنبه، بعد از این که یک مامور پلیس شهری او را تا کویچه بن‌بستی در شهرک پورت مودی در ایالت بریتیش کلمبیا تعقیب می‌کند با کارد بزرگی به طرف مامور پلیس هجوم می‌آورد و او با شلیک پنج تیر کیوان تابش را به قتل می‌رساند و یکی از دو همراه او را نیز زخمی می‌کند.

بسه گفته براین سولز، سخنگوی پلیس ونکوور، تعقیب و گریز صبح دوشنبه به دنبال گزارشی به پلیس بوده است که در ساعت دو بامداد همانروز کیوان تابش بعد از خروج دو زن از یک کلپ شبانه با اتومبیل هوندای خودش چندین بار به کیوان تابش، یک جوان هیجده ساله ایرانی، در ساعات اولیه بامداد دوشنبه، بعد از این که یک مامور پلیس شهری او را تا کویچه بن‌بستی در شهرک پورت مودی در ایالت بریتیش کلمبیا تعقیب می‌کند با کارد بزرگی به طرف مامور پلیس هجوم می‌آورد و او با شلیک پنج تیر کیوان تابش را به قتل می‌رساند و یکی از دو همراه او را نیز زخمی می‌کند.

بسه گفته براین سولز، سخنگوی پلیس ونکوور، تعقیب و گریز صبح دوشنبه به دنبال گزارشی به پلیس بوده است که در ساعت دو بامداد همانروز کیوان تابش بعد از خروج دو زن از یک کلپ شبانه با اتومبیل هوندای خودش چندین بار به کیوان تابش، یک جوان هیجده ساله ایرانی، در ساعات اولیه بامداد دوشنبه، بعد از این که یک مامور پلیس شهری او را تا کویچه بن‌بستی در شهرک پورت مودی در ایالت بریتیش کلمبیا تعقیب می‌کند با کارد بزرگی به طرف مامور پلیس هجوم می‌آورد و او با شلیک پنج تیر کیوان تابش را به قتل می‌رساند و یکی از دو همراه او را نیز زخمی می‌کند.

خرازی وزارت خارجه را بسیج کرد

کمال خرازی، با صدور فرمانی، «بررسی همه‌جانبه چگونگی کشته‌شدن یک ایرانی و مجروح شدن یک ایرانی دیگر توسط پلیس کانادا را در دستور کار فوری وزارت خارجه جمهوری اسلامی قرار داد».

ایرنا، خبرگزاری جمهوری اسلامی گزارش داد که آقای خرازی با خانواده کیوان تابش، جوان ایرانی که روز ۱۴ ژوئیه در پایان یک تعقیب و گریز پلیسی و به ضرب گلوله پلیس کشته شد ابراز همدردی کرد و گفت: «وزارت امور خارجه موظف به پیگیری حقوق شهروندان و اتباع ایرانی در نقاط مختلف جهان است».

تساخیر ۱۰ روزه وزارت خارجه ایران در نشان دادن واکنش نسبت به مرگ جوان ایرانی (نخستین واکنش را حمیدرضا آصفی، سخنگوی وزارت خارجه روز پنجشنبه ۲۴ ژوئیه نشان داد) و مهمتر از آن، همزمانی این مساله با اوج گرفتن بحران در روابط ایران و کانادا بر سر مساله مرگ مشکوک زهرا کاظمی، باعث شده تا ناظران تحرک دیپلماتیک تهران را به موضوع مرگ زهرا کاظمی مرتبط بدانند. وزارت خارجه کانادا نیز واکنش تند تهران را بی‌ارتباط با مرگ زهرا کاظمی و فراخوانده‌شدن سفیر کانادا از تهران ندانسته است.

مادر زیبا کاظمی

من قاتل فرزندم را می‌خواهم

ادامه از صفحه اول

○ می‌دانید از کجا تماس گرفتند؟
○ از تهران.
○ از چه سازمانی؟
● نمی‌دانم. یک خانم تماس گرفت. خدا شاهد است که او را نمی‌شناختم. حتی اسمش را نپرسیدم. من فقط یادم می‌آید که کفش پوشیدم و رفتم. رفتم اوین گفتم می‌خواهم وثیقه بدهم. آنها در را برایم باز کردند. چادر سرم نبود. روسری سرم بود، گفتند باید چادر سرت کنی. گفتم چادر ندارم یک چادر دادند تا سرم کنم. آنجا تا ساعت سه بعدازظهر نشستم. اول می‌گفتند الان می‌آید. کیفش را توی ساک گذاشتند و به من دادند. بعد گفتند سگته کرده، گفتم: چند شب پیش زنگ زده و حرف زده بود خدا نکند. بالاخره بعد از ساعت سه بعد ازظهر به من یک دوربین عکاسی دادند. من الان لباس تن بچهارم را می‌خواهم. کفش قهوه‌ای پوشیدم، پیراهنش هندی بود. روسری سبز، شلوارش هم مشکی بود با مانتوی قهوه‌ای. من تمام لباس‌های بچهارم را می‌خواهم. من رفتم سراغ دخترم را بگیرم. مردی با صدای بلند سرم داد کشید که برو بیرون. و کشی گفتم خودتان از من بخواستید بیایم، گفت: دخترتان سگته کرده. پرسید آیا قبلاً مشکل قلبی داشت؟ گفتم: من که بسا او صحبت می‌کردم هیچ مشکلی نداشت، گفتم: نه او که مریض بوده و سگته کرده است. گفتم: من دخترم را می‌خواهم. گفت: برو دخترت را بردار و برو. بعد برایم ناهار آوردند ولی من نخوردم. خیلی از من تجسس کردند. به آنها گفتم: چرا مرا معطل می‌کنید آخرین حرفتان را بزنید. تا ۳/۵ بعد از ظهر آنجا بودم. بعد من را با همراهانم سوار ماشین کردند و پیش دخترم بردند. وقتی او را دیدم چشمانش بسته بود. شست پاهایش چسب خورده بود. رانش - مثل این چادر سرم - سیاه شده بود. قسمتی از پشت دستش اشاره به ساعد دست راست سیاه بود. قسمتی از سرش را تراشیده بودند. زیر این چشمش اشاره به چشم راست زخم بود. ... از آنها پرسیدم چرا دخترم این طوری شده؟ گفتم: به حال کما رفتم.
○ در اتاق خصوصی بود؟
نه، ده دوازده تا تخت بود، یک گوشه هم زیبا خوابیده بود با کلی چیزی که به او ایزان بود. فردا که رفتم بیمارستان دیدم برایش حجله درست کرده‌اند، برده بودند توی یک اتاق که همه چیز بود. فقط زیبا آنجا بود.
○ چند روز بستری بود؟
● وقتی من او را دیدم، ۱۲ روز بود که به کما رفته بود. هر روز ساعت ۴ بعد از ظهر به دیدنش می‌رفتم.
○ اعلام کردند شما در حضور سفیر کانادا رضایت دادید جسد به کانادا منتقل شود.
● بله، من را با ماشین بردند سفارت کانادا همراهم بیرون منتظر ماند. حالم خیلی بد بود، خیلی گریه کردم. آنجا امضا کردم که جسد را کانادا ببرند.
○ پس چه شد که در ایران دفن کردید.
○ من قاتل فرزندم را می‌خواهم

ریتا خواهر کیوان در مصاحبه‌ای گفت: «ما شگفت‌زده شدیم زیرا در این مورد هیچ صحبتی با دولت ایران نداشتیم. این یک مساله اجتماعی است نه یک موضوع سیاسی».

توضیح
به دلیل تعقيلات تابستاني شماره آتی نشریه کار در تاریخ ۲۹ مرداد ۱۳۸۲ برابر با ۲۵ آگوست ۲۰۰۳ منتشر خواهد شد

خودداری رهبران کشورهای اروپایی از ملاقات با خاتمی

سفر خاتمی به بلژیک لغو شد

روانامه ایران ارگان رسمی خبرگزاری جمهوری اسلامی نوشت که سفر خاتمی به بلژیک لغو شده است. این روانامه هیچ توضیحی در مورد علت لغو این دیدار نداشت.

خبرگزاری رویترز نوشت: مقامات اتحادیه اروپا نگران برنامه هسته‌ای ایران و رعایت نکردن حقوق بشر در ایران هستند و همین نگرانی باعث شده است که اعلام کنند در صورت سفر محمد خاتمی به بلژیک، از دیدارهای رسمی با وی معذور خواهند بود. دولت جمهوری

روانامه ایران ارگان رسمی خبرگزاری جمهوری اسلامی نوشت که سفر خاتمی به بلژیک لغو شده است. این روانامه هیچ توضیحی در مورد علت لغو این دیدار نداشت.

خبرگزاری رویترز نوشت: مقامات اتحادیه اروپا نگران برنامه هسته‌ای ایران و رعایت نکردن حقوق بشر در ایران هستند و همین نگرانی باعث شده است که اعلام کنند در صورت سفر محمد خاتمی به بلژیک، از دیدارهای رسمی با وی معذور خواهند بود. دولت جمهوری

خارج کشورهای عضو اتحادیه اروپا همچنین اعلام کردند که روابط این اتحادیه با ایران بستگی به سیاستهای ایران دارد و این روابط در ماه سپتامبر آینده با در نظر گرفتن سیاستهای جمهوری اسلامی مورد تجدید نظر قرار خواهد گرفت.

از جمله مسایلی که به تیرگی روابط این اتحادیه با ایران دامن زده است، برنامه هسته‌ای ایران، بازداشت روانامه‌نگاران، و پنهان‌کردن ایران به اعضای بلندپایه گروه القاعده است. این

خارج کشورهای عضو اتحادیه اروپا همچنین اعلام کردند که روابط این اتحادیه با ایران بستگی به سیاستهای ایران دارد و این روابط در ماه سپتامبر آینده با در نظر گرفتن سیاستهای جمهوری اسلامی مورد تجدید نظر قرار خواهد گرفت.

از جمله مسایلی که به تیرگی روابط این اتحادیه با ایران دامن زده است، برنامه هسته‌ای ایران، بازداشت روانامه‌نگاران، و پنهان‌کردن ایران به اعضای بلندپایه گروه القاعده است. این

گزارش تکان دهنده از رفتار بازجویان اسلامی

بازهراکازمی در سلول انفرادی

بازجویان دیگر ماتشان می‌برد و آن بازجو (الف - ی) کسار تجاوزش را تمام می‌کند. در حالی که زهراکازمی کاملاً در وضعیت نابسامانی قرار دارد. بازجو به او می‌گوید: خودتو به موش‌مردگی نزن! بازجوهای دیگر نزد آن بازجو می‌آیند و به او هشدار می‌دهند که زیاده‌روی کرده است، و او پاسخ می‌دهد: «هر کی خبریزه می‌خوره پای لرزش می‌شینم...»

چند خانواده زندانی سیاسی که از این ماجرا مطلع شده‌اند به دست و پا افتاده‌اند تا کاری نکنند، ولی رهبری نظام آیت‌الله سید علی خامنه‌ای دستور اکید داده است که از آنها (یعنی خانواده زندانیان سیاسی) نهایت مراقبت بعمل آید تا چیزی نگویند و ننویسند و خصوصاً جسد زهراکازمی را هر چه زودتر در ایران به خاک سپارند، و دولت کانادا را در برابر عمل انجام شده قرار دهند.

تذکر کوچکی در اینجا ضروری است و آن اینکه، من از این نظر نام زهرا را نیز در مورد زهراکازمی بکار بردم که او در همه اعضاهایش در بازجویی‌ها زهراکازمی امضاء کرده است و چون قاضی مرتضوی او را مجبور می‌کرد که حتماً زهرا را هم بنویسد او گاهی در بازجویی‌ها زهرا و گاهی زهرا زهرا زهرا امضاء کرده است.

امضاء محفوظ

طبق شنیده‌ها در دفتر بهداری زندان اوین از آنچه که در پرونده کالبدشکافی خانم زهراکازمی آمده چنین بر می‌آید که به این زن شجاع تجاوز جنسی شده است و در همان لحظه تجاوز جنسی است که به قول آقای حاج حسین شریعتمداری سردبیر کیهان سر زهراکازمی محکم به میله تختخواب کوبیده می‌شود.

گزارش زیر به نقل از نشریه اینترنتی اخبار روز درج می‌شود. فرستنده این گزارش تقاضا کرده است که نام واقعی وی محفوظ بماند.

شما مطمئن باشید که به زهرا (زهرا) کازمی تجاوز جنسی نیز شده است. در خبری که دو روز پیش برایتان فرستادم گفتم که گروهی از نمایندگان مجلس و نویسندگانی که حتی به رژیم نزدیک هم هستند از آیت‌الله خامنه‌ای خواسته‌اند که در مورد اعلان جنگ به اسرائیل بوسیله موشک‌های شهاب ۳، حرف خود را پس بگیرد. و او چنین کرد! همه می‌پنداشتم که رهبری برای لا‌یوشانی کردن قتل زهراکازمی و تحت‌الشعاع قراردادن آن به غوغاسازی در اطراف موشک شهاب ۳ و اعلان جنگ به اسرائیل دست یازدیده است.

ولی طبق شنیده‌ها در دفتر بهداری زندان اوین از آنچه که در پرونده کالبد شکافی خانم زهراکازمی آمده چنین بر می‌آید که به این زن شجاع تجاوز جنسی

فاجعه بزرگ مرداد ۶۷، یک فاجعه بزرگ دیگر نیز در پی داشته است: اینکه علیرغم همه ادعاهای اصلاح‌طلبی و قانونمداری و مدنیت از سوی بخشی از حکومت، هیچ کس در محافل حاکم قفل سکوت در باره کشتار ۱۴۳۲ نفر را نشکسته است. در سالهای ۵۷ و ۵۸، هنگامی که وزرای کابینه‌های شاه را در دادگاه‌های انقلاب محاکمه می‌کردند، یک جمله (درست) قاضی همواره این بود که وزرا در قبال آنچه در کشور می‌گذشت، مسئولیت مشترک داشتند.

محمد خاتمی رئیس جمهوری فعلی، در مرداد ۱۳۶۷ وزیر ارشاد بود. وی اکنون باید به مردم ایران بگوید هنگامی که نامه‌های آیت‌الله منتظری در باره کشتار ۶۷ علنی شد، واکنش خود او چه بود؟ خاتمی چه کرد تا دستگاه تحت مسئولیتش، که مسئولیت خبررسانی را بر عهده دارد، لااقل تریبی دهد تا خبر فاجعه بازتاب یابد؟ کسانی بودند که در کابینه موسوی در این باره ستوانی طرح کردند؟ اگر چنین بود، خاتمی در آن زمره داد، چه عاقبت این ستوال، اگر طرح شد، چه بود؟ آیت‌الله منتظری نوشته است علی خامنه‌ای رئیس جمهور وقت، از آقای منتظری پرسیده است خبر دارد که زندانیان چه را در زندانها می‌کشند؟ پس آقای خامنه‌ای امروز نمی‌تواند مدعی بی‌خبری عالی‌ترین مقام قضایی آن زمان و مرجع تقلید فعلی، نوشته‌ای موجود است که در آن آیت‌الله خمینی رهبر وقت حکومت می‌پرسد محکومان به زندان را نیز باید کشت یا نه (آقای خمینی پاسخ داد بله، دشمنان اسلام را هر چه زودتر بکشید). پس میزان آگاهی آقای اردبیلی در باره وقایع زندانها نیز روشن است. ۱۳۶۷ اکبر هاشمی رفسنجانی، در آن زمان رئیس مجلس و به عنوان نماینده رهبر در شورای عالی دفاع، در تنگترین حلقه دور رهبر بود. وی هنگامی که در پاسخ به سنوال هانس دیتریش گنشر وزیر خارجه وقت آلمان در جریان سفر پانز ۱۳۶۷ خود به ایران، مدعی شد دکتر دانش قطعاً زنده است و در زندان به سر می‌برد، خبری دروغ داد و چه بسا می‌دانست که دکتر دانش عضو رهبری حزب توده ایران، از هفته‌ها پیش زیر خوراکها خاک خاوران آرمیده بود (بازماندگان دانش در آلمان با کمک محافل مترقی آلمانی توانسته بودند گنشر را وادار به پیگیری سرنوشت این یک قربانی از میان قزون از هزار کنند). پس از آن، رفسنجانی نه در خاطرات خود و نه در هیچ

قتل عام ۶۷: چه کسی پاسخگوست؟

ادامه از صفحه اول

نیازی نداریم به حدس و گمان مستوسل شویم. فیسپرستهای مختلفی با نام و نشان مشخص قربانیان کشتار ۱۳۶۷، انتشار یافته است. یک نمونه، فهرست منتشرشده در سایت اخبار روز است که تاکنون ۱۴۳۲ نام را در بر می‌گیرد. منتظرکنندگان این لیستها، نیازمند همکاری بازماندگان و دوستان قربانیانند و اگر کسی ابتکار ارسال اسامی را به دست نگیرد، چه بسا بسیاری از نامها از قلم بیافتند. اما فعلاً بنا را بر همین ۱۴۳۲ نام و نشان مشخص می‌گذاریم و می‌پرسیم چه کسی در قبال این ۱۴۳۲ سرنوشت انسانی پاسخگوست؟

قتل نفس مشمول مرور زمان نمی‌شود، و این، تنها یک اصل حقوقی نیست. این اصل حقوقی، بر یک اصل پایتایی‌تر استوار است و آن، ارزش جان انسانهاست. جامعه‌ای که بر این اصل بنا نشود، رگ و راست باید گفت هنوز در مرحله توحش مانده است. اگر تنها یک معیار برای تمیز تمدن از ماقبل تمدن وجود داشته باشد، همین ارزشگذاری به جان انسانها به عنوان والاترین ارزش است. جامعه بابت بالاتر قرار دادن ارزش انسانها از هر ارزش دیگری، به خود پاسخگوست. جامعه‌ای که علاقه‌ای نداشته باشد بداند در آن بر جان انسانها چه رفته است، برای خود نیز ارزشی قائل نیست. پس اگر اینگونه نبود که با گذشت ۱۵ سال، هنوز پرسش آزاددهنده در باره آن ۱۴۳۲ سرنوشت، وجدان جامعه ایرانی را می‌خلد، نمی‌بایست تکان می‌خوردیم. هیچ شگفتی در این نیست که ۱۵ سال است در مردادماه، هزاران انسان می‌پرسند در تابستان ۶۷ در زندانهای ایران چه گذشت، و هیچ چیز غریبی در این نیست که امروز دانشجویان ۲۰ ساله، می‌خواهند در باره آن فاجعه بدانند و از آن فاجعه می‌گویند رجوع کنید به بیانیه دانشجویان تبریز مندرج در شماره قبلی نشریه کار. (این ستوالها، حکایت از زنده بودن جامعه ایرانی دارد. آنها که سنشان اجازه می‌دهد، روزنامه‌های سال ۵۸ را به یاد دارند که تقریباً هر روز روایت و حکایتی از قتل‌کده‌ها قبل به دست عوامل حکومت سرنگون شده صورت گرفت بود چاپ می‌کردند. جامعه ایرانی در طول ۲۵ سال حکومت کودتایی فراموش نکرد که بر جان انسانها چه رفت. و امروز نیز این ستوال از حکومت، هر روز با تازگی هر چه بیشتر تکرار می‌شود: بر آن ۱۴۳۲ نفر چه رفت و چه کسی پاسخگوست؟

اطلاعیه گزارشگران بدون مرز

ایران همچنان بزرگترین زندان روزنامه‌نگاران در خاورمیانه است

ادامه از صفحه اول

پس از بیست و هفت روز بازداشت در سلول انفرادی، شنبه ۲۱ تیرماه با سیردن پانصد میلیون ریال وثیقه از زندان آزاد شد. این روزنامه‌نگار با ارسال شکایت‌نامه‌ای به سید محمد خاتمی اعلام نموده است که در مدت بازداشتش شدیداً توسط مقامات عالی‌رتبه نیروی انتظامی مورد ضرب و شتم قرار گرفته است. وی همچنین در این نامه با اشاره به کشته‌شدن روزنامه‌نگار ایرانی تبار کانادایی زهرا کازمی، زندماندگان را خوش‌شانسی خود تلقی کرده است.

وکلا و خانواده‌های تقی رحمانی روزنامه‌نگار هفته‌نامه توقیف‌شده امید زنجان، رضا علیچانی سردبیر مجله توقیف‌شده ایران فردا و برنده دهمین جایزه گزارشگران بدون مرز و بنیاد فرانسه در سال ۲۰۰۱، هدی صابر عضو تحریریه ایران فردا، از روز شنبه ۲۴ خرداد و بهروز طبرانی روزنامه‌نگار مستقل از روز ۲۶ خرداد، که توسط «قراردگاه سسارالله» سپاه پاسداران دستگیر شده‌اند؛ از آنها بی‌خبرند. از دیگر روزنامه‌نگاران دستگیرشده، محسن سازگارا مدیر روزنامه تعطیل‌شده جامعه، امین بزرگیان سردبیر و محمدرضا یوزری روزنامه‌نگار، روزنامه توقیف‌شده گلستان ایران، علی اکرمی روزنامه‌نگار روزنامه توقیف‌شده ندای اصلاحات، تاکنون هیچ خبری به خانواده و یا وکلای آنها داده نشده است.

در روزهای اخیر نامه‌هایی از عباس عبدی، علیرضا جباری و پیامک پورزند منتشر شده است که در این نامه‌ها، این روزنامه‌نگاران از شرایط نامناسب بازداشت و فشارهای روحی و جسمی در مدت بازداشت خود شکایت کرده‌اند. عباس عبدی از تاریخ ۱۳ آبان در سلول انفرادی بسر می‌برد و علیرضا جباری در پی انتشار نامش منوع ملاقات شده است، محل بازداشت پیامک پورزند نامعلوم است. گزارشگران بدون مرز یادآور می‌شود که با بیست و یک روزنامه‌نگار زندانی، ایران «بزرگترین زندان روزنامه‌نگاران» در خاورمیانه است.

روزنامه آسیا به اتهام «تبلیغ علیه نظام» برای انتشار عکس و مطالبی در باره مریم رجوی دستگیر شدند. دوشنبه ۱۶ تیر ساقی باقری‌نیا با سیردن وثیقه آزاد اما ایرج جمشیدی در فرادی دستگیری بنا بر اطلاعات بدست آمده از زندان اوین به محل نامعلومی برده شده است. همزمان دفتر کار و منزل ایشان تفتیش و دست‌نوشته‌ها و اسناد و دیسک کامپیوتر توسط ماموران شخصی پوش ضبط شده است. بنا به توصیه سعید مرتضوی دادستان تهران روزنامه آسیا نیز منتشر نمی‌شود.

اسماعیل جمشیدی مدیر مسئول ماهنامه توقیف‌شده گردون در دوشنبه ۱۶ تیر در منزلش دستگیر و از آن تاریخ خانواده‌اش از وی بی‌خبرند. حسین باستانی، وحید پوراستاد و سعید رضوی فقیه اعضای شورای سردبیری روزنامه یاس نو و شهرام محمدی‌نیا مدیر مسئول هفته‌نامه وقت در روزهای ۱۹ و ۲۰ تیر ماه دستگیر شده‌اند. سعید رضوی فقیه در منزل خود بازداشت شد. اما حسین باستانی و وحید پوراستاد، توسط دادستان عمومی و انقلاب تهران سعید مرتضوی احضار و پس از بازجویی روانه زندان گردیده‌اند. روزنامه یاس نو در شماره ۱۹ تیر ماه خود مقاله‌ای را از حسین باستانی منتشر نموده که در آن از خوانندگان روزنامه برای تمکین روزنامه‌نگاران برای نوبه دستور رسمی مقامات اطلاعاتی مبنی بر سانور در باره رویدادهای اعتراضی و بزرگداشت روز هیچده تیر معذرت خواسته بود. علت بازداشت شهرام محمدی‌نیا مدیر مسئول هفته‌نامه وقت عدم پرداخت وثیقه صد میلیون ریالی بود، وی برای منتشر نمودن مطلب و عکس «موهن» به دادگاه احضار شد بود. آرش صالحی روزنامه‌نگار نیز در چهارشنبه شب ۱۹ تیر در خیابان دستگیر شده است. حسین باستانی، وحید پوراستاد و شهرام محمدی‌نیا در فاصله ۲۶ تا ۲۹ تیر ماه آزاد شدند. اما سعید رضوی فقیه و آرش صالحی همچنان در بازداشت بسر می‌برند. انصافعلی هدایت روزنامه‌نگار مستقل و خبرنگار سابق روزنامه توقیف‌شده سلام

در باره وضعیت دانشجویان در بند

بیکسال و شش ماه برای چاپ مقاله احکام متهمان دادگاه نشریه دانشجویی فریاد خاک به این دانشجویان ابلاغ شد. طبق این حکم این دانشجویان به تحمل حبس از شش ماه تا یک سال محکوم شده‌اند. این دادگاه برای بررسی شکایت مدعی‌العموم از دو تن از دانشجویان دانشگاه تربیت معلم سبزوار به دلیل چاپ مقاله‌ای به نام «لزوم اصلاحات دینی» در نشریه دانشجویی «فریاد خاک» وابسته به انجمن اسلامی دانشجویان برگزار شد. مطابق این حکم آقای اصغر محمدزاده نویسنده مقاله مذکور به جرم «توهین به مقدسات» به تحمل حبس تعزیری و آقای یحیی محکم شد و آقای کاظم برابادی مدیر مسئول این نشریه نیز به جرم معاونت در جرم به ۶ ماه حبس تعزیری و ۶ ماه حبس تعلیقی محکوم شده است.

مقاله مذکور به لزوم نواندیشی دینی و مبارزه با خرافه‌پرستی در اسلام اشاره دارد و بخشهایی از کتاب مفتاح‌الجنان و ادعیه منسوب به شیخ عباس قمی را مورد نقد قرار داده و آنها را مخالف با روح انقلابی اسلام دانسته است و از برخی روحانیون که از اسلام چهاروی خشن می‌سازند گلایه کرده است.

شایان ذکر است که طبق مصوبه شورای عالی انقلاب فرهنگی رسیدگی شکایات علیه نشریات دانشجویی فقط در حیطه وظایف دانشگاه می‌باشد و نهادهای خارج دانشگاه صلاحیت رسیدگی به نشریات دانشگاهی را ندارند. از سویی دیگر در هیچ کجای قانون از کتاب مفتاح‌الجنان به عنوان مقدسات نام برده نشده است.

دانشجویانی که در حوادث اخیر دستگیر شده‌اند، همچنان در شرایط نامساعد در زندان بسر می‌برند. برای برخی از آنها زندانهای طولانی مدت تعیین کرده‌اند

سه سال حبس برای نوشتن نامه تسعدادی از دانشجویان دانشگاه ایلام به اتهام توهین به آیت‌الله خامنه‌ای به سه سال زندان محکوم شدند. به گزارش خبرنگار خبرگزاری کار ایران، ایلام، در مجلس شورای اسلامی شیده شد که سیداحمد حسینی، رضا وفایی یگانه، قدرت شکرآباد، احسان جمشیدی، محمد کامران مولایی و محمد سیاهپوش، بر همه مکاتبه با رهبری و به اتهام توهین به ایشان هرکدام به سه سال زندان محکوم شدند.

دادگاه این افراد از سوی دادگستری ایلام به صورت غیر علنی برگزار شده است. همچنین سعید اوانی و حمید بیگ پور نیز به یک سال زندان محکوم شدند. رضا بنهام پور هم به اتهام اقدام علیه امنیت ملی به ۱/۵ سال حبس محکوم شده است. از دانشجویان دانشگاه رازی کرمانشاه نیز علیرضا مردای و عمران پوراندخت هنوز در بازداشت به سر می‌برند. از دانشگاه ارومیه نیز خبر رسیدند که همه دانشجویان این دانشگاه آزاد شده‌اند ولی تحقیقات به شکل دیگری ادامه دارد. هم‌چنین شنیده‌ها حاکی است که استاندار ایلام، رئیس دانشگاه و مسئول نهاد نمایندگی ولی فقیه در دانشگاه ایلام از دادگستری خواسته‌اند تا دانشجویان بازداشت شده آزاد و به تخلفات آنها در کمیته‌های انضباطی رسیدگی شود.

فرصت دیگری، بدین پرسش پاسخ نداده است که در باره کشتار ۶۷ چه می‌داند و نقش او در این کشتار چه بوده است.

برای کشتن ۱۴۳۲ زندانی، دستگاه عریض و طویلی می‌بایست مشغول کار بوده باشد. سلسله مراتبی در کار بوده، حکمهایی صادر و ابلاغ شده، چوبه‌های داری بر پا شده، برای حمل اجساد، کامیونهایی تهیه شده، لودرهایی قیرها راکنده‌اند. این کارها را اجنه نکرده‌اند. دست‌اندرکاران این پروژه بزرگ، امروز کجایند و چه می‌کنند و چه می‌گویند؟ کدامشان هنوز بر سر کارند؟ محافظه‌کارند یا اصلاح‌طلبند؟ تاجرند؟ استاد دانشگاهند؟ (از این سنوال تعجب نکنید، مگر حسین الله‌کرم، دکتر و استاد دانشگاه نیست؟)

تا وقتی این ستوالها پاسخ خود را نیافته‌اند، شاید بسیاری در مظان اتهام باشند که سازوکار چنین اتهامی نیستند. پاسخگو نبودن مجرم، این نتیجه را دارد که انگشت اتهام را چه بسا متوجه بیگانه‌هایی کند. عاملان کشتار ۶۷، همه جا را به لوت حضور بی‌دغدغه خود آورده‌اند. کدام دستگاه دولتی است که بتواند با اطمینان بگوید از این آلودگی به دور است؟ تا زمانی که حقیقت، این گونه در برده ابهام است، روان جامعه دچار زخمی پنهان، اما عفونی است. تا هنگامی که روشن نشده است چه کسانی دستور ضدبشری کشتار همه زندانیان مجاهد و غیرمجاهد را ظاهر در انستتتام از عملیات نظامی مجاهدین در بیرون از زندانها از راس حکومت به سرانگشتان آن منتقل و اجرا کردند، تا زمانی که کسی از حکومتی‌ها، پاسخگوی این ۱۴۳۲ فاجعه نیست، فاجعه ادامه دارد و بر وجدان جامعه سنگینی می‌کند.

فرصت دیگری، بدین پرسش پاسخ نداده است که در باره کشتار ۶۷ علنی شد، واکنش خود او چه بود؟ خاتمی چه کرد تا دستگاه تحت مسئولیتش، که مسئولیت خبررسانی را بر عهده دارد، لااقل تریبی دهد تا خبر فاجعه بازتاب یابد؟ کسانی بودند که در کابینه موسوی در این باره ستوانی طرح کردند؟ اگر چنین بود، خاتمی در آن زمره داد، چه عاقبت این ستوال، اگر طرح شد، چه بود؟ آیت‌الله منتظری نوشته است علی خامنه‌ای رئیس جمهور وقت، از آقای منتظری پرسیده است خبر دارد که زندانیان چه را در زندانها می‌کشند؟ پس آقای خامنه‌ای امروز نمی‌تواند مدعی بی‌خبری عالی‌ترین مقام قضایی آن زمان و مرجع تقلید فعلی، نوشته‌ای موجود است که در آن آیت‌الله خمینی رهبر وقت حکومت می‌پرسد محکومان به زندان را نیز باید کشت یا نه (آقای خمینی پاسخ داد بله، دشمنان اسلام را هر چه زودتر بکشید). پس میزان آگاهی آقای اردبیلی در باره وقایع زندانها نیز روشن است. ۱۳۶۷ اکبر هاشمی رفسنجانی، در آن زمان رئیس مجلس و به عنوان نماینده رهبر در شورای عالی دفاع، در تنگترین حلقه دور رهبر بود. وی هنگامی که در پاسخ به سنوال هانس دیتریش گنشر وزیر خارجه وقت آلمان در جریان سفر پانز ۱۳۶۷ خود به ایران، مدعی شد دکتر دانش قطعاً زنده است و در زندان به سر می‌برد، خبری دروغ داد و چه بسا می‌دانست که دکتر دانش عضو رهبری حزب توده ایران، از هفته‌ها پیش زیر خوراکها خاک خاوران آرمیده بود (بازماندگان دانش در آلمان با کمک محافل مترقی آلمانی توانسته بودند گنشر را وادار به پیگیری سرنوشت این یک قربانی از میان قزون از هزار کنند). پس از آن، رفسنجانی نه در خاطرات خود و نه در هیچ

میزگرد بررسی ادبیات فمینیسمی

دارد. به این ادبیات، در بستر پست‌مدرن پاسخ مثبت داده شده است.

لیلی فرهادپور، روزنامه‌نگار و منتقد ادبی، در مباحث مربوط به فمینیسم کمیت را مهم دانسته و گفت: کمیت جای خود را دارد. در جامعه مردسالار زن حذف می‌شود و با آوردن مسائل زن و تکیه آن بر کمیت، ضرورت پیگیری مسائل بیشتر می‌شود. وی افزود: حضور کمیتی نویسندگان زن که در چند سال اخیر قابل توجه است، در بررسی ادبیات فمینیسم تاثیرگذار خواهد بود. این کمیت با توجه به مشخصه اول شخص، خود یک پدیده را به وجود می‌آورد و بر روند ادبیات کشور تاثیر می‌گذارد.

علیرضا بهنام، شاعر و منتقد ادبی، به منظر حاشیه‌ای این مقوله پرداخت و گفت: انسان دهه ۹۰ در حوزه نظری بیش از هر چیزی به مبارزه با ساخت اقتدارگر پرداخته است و در این دهه هر وقت روی چیزی اسم گذاشته می‌شود، آن مقوله خاص یک نوع زندگی را با یک کلمه تعریف می‌کند و تن می‌دهد به نظام اقتدارگرایی که خود آن را رد کرده‌اند.

وی افزود: ادبیاتی که درون ساخت اقتدارگرا شکل می‌گیرد، در واقع اسیر ساختی می‌شود که او را در بر گرفته است. وی اکثریت آثاری را که در ایران تا به امروز در این حوزه نوشته شده را به نوعی اسیر ساختار اقتدارگرا نامید و افزود: پیش از آنکه بخواهند ساخت اقتدارگرا را مورد پرسش قرار دهند، خود در درون آن قرار گرفته‌اند و خود ایجاد اقتدار کرده‌اند و در دوران خود نوع دیگری از سرکوب را ایجاد کرده‌اند.

فرخنده حاجی‌زاده، مدیر نشر ویستار و نویسنده، گفت: ادبیات زنانه تبدیل شعر و داستان به پایگاه جیش ادبیات فمینیسم نیست. وی افزود: جریان‌های افراطی و مظلوم‌نمایی در حوزه نویسندگی باعث شوراندن یک سری مردان علیه ادبیات زنانه شده است.

کنواسیون رفع تبعیض از زنان و مخالفان آن

مطالعات زنان حوزه علمیه قم گفت: هنگامی که مراجع با خلاف شرع بودن کنواسیون حذف کلیه اشکال تبعیض علیه زنان متفق‌القول هستند و موضوع از نظر ما تمام شده تلقی می‌شود و نیاز به صحبت دوباره در این مورد نیست.

محمدرضا زبیبی‌نژاد، مسئول دفتر مطالعات زنان حوزه علمیه قم در گفتگو با خبرنگار ایلنا گفت: مراجعی چون حضرت آیت‌الله خامنه‌ای، آیت‌الله صائمی، آیت‌الله جواد تبریزی، آیت‌الله مکارم شیرازی، آیت‌الله فاضل لنکرانی و آیت‌الله شبیری با این کنواسیون مخالف هستند و مطرح‌شدن دوباره آن بی‌معنی است.

وی در خصوص موافقت برخی از فقها با این کنواسیون گفت: مشکل ما این است که در گذشته فصل‌الخطاب مسائل شرعی در حوزه‌ها مراجع بودند ولی الان کسانی را به عنوان آیت‌الله معرفی کرده‌ایم و از آنها استفتاء می‌کنیم که در حد شاکردی مراجع نیز نیستند.

زبیبی‌نژاد تصریح کرد: این معاهده یک هدف کلی دارد که آن حذف کلیه تمایزات بین زن و مرد در حوزه‌های حقوق، اقتصاد، سیاست، فرهنگ و کلیه زمینه‌هاست. وی افزود: هدف این کنواسیون حذف کلیه سنتها، عرفها و فرهنگهایی است که جنسیت را عامل تمایز می‌دانند. زبیبی‌نژاد از این هدف به عنوان هدف فمینیست‌های سنتی یاد کرد و گفت: بر خلاف نظر برخی از نمایندگان مجلس که در موافقت کنواسیون و این موضوع که کنواسیون نمی‌خواهد تشابه بین زن و مرد را بیان کند، ما معتقدیم این کنواسیون به تشابه بین زن و مرد نظر دارد.

مسئول دفتر مطالعات زنان حوزه علمیه قم با اشاره به استثنایی که توسط مرکز پژوهشهای صدا و سیما از مقام رهبری صورت گرفته است، گفت: ایشان در این استثنائیه پیوستن به معاهده مذکور برای مسلمانان و دولتهای کشورهای اسلامی که پایبند به احکام نورانی و حیات بخش اسلام هستند را جایز ندانسته‌اند. زیرا مفاد عهدنامه یا بسیاری از احکام اسلام در تعارض است مگر آنکه تعارض اصلاح شود.

زبیبی‌نژاد خاطر نشان کرد: مشکل مجلس شورای اسلامی این است که می‌خواهد با قید چارچوب شرع اشکالات این کنواسیون را برطرف کند در حالی که طبق ماده ۲۸ این کنواسیون کلیه حق شرط‌هایی که با روح

میزگرد «بررسی ادبیات فمینیسمی در ایران» در ایلنا خبرگزاری کار ایران برگزار شد. به گزارش خبرنگار ادب و اندیشه خبرگزاری کار ایران، این میزگرد در روز پنجشنبه با حضور مریم خراسانی، امید شمس، فرخنده حاجی‌زاده، لیلی فرهادپور و علی‌رضا بهنام برگزار شد. مریم خراسانی، منتقد، در این نشست با اشاره به پیشینه ادبیات فمینیسمی گفت: ادبیات فمینیسمی در نهاد ادبیات یک اتفاق ساختار شکن در تمامی ابعاد دارد و این نهاد در همه کشورها پیوندی تنگاتنگ با جامعه مردسالار در همه ابعاد زندگی دارد.

وی افزود: نهاد ادبیات تا زمانی که جنبش‌های زنان آن را زیر سوال برده، تحت سیطره ادبیات بوده که علاوه بر نقد کارشناسانه جنبه ایجابی نیز داشته است. این نوع ادبیات با ساختار ویژه، پیوند تنگاتنگی با جنبش فمینیستی دارد، ساختار روایی داستان و استفاده از راوی اول شخص زن که با کثرت و توقعات بسیار وارد این ادبیات شده است و تک‌گویی درونی از مشخصه‌های این ادبیات است.

امید شمس، مترجم و منتقد ادبی، نیز در مورد نسل دوم فمینیسم گفت: در نسل دوم تفاوت بین دو جنس مطرح می‌شود، تفاوت بین مساله مذکر و مثن. در این نقطه فمینیسم مساله‌اش مسئله زن نیست، بلکه آزادسازی نشانه‌ها و عناصر مثنی است که در بطن ساختارهای مذکر و فرم‌های مذکر، اسیر و سرکوب شده‌اند.

وی افزود: برای این ادبیات طرح بازنمایی مهم است، زن در این بازنمایی مجبور به نمایاندن و عقیف ماندن است و این استراتژی است که مرد از زن انتظار داشته است. نظام بازنمایی از میل مردانه متلور می‌شود. فرم مونت در این ادبیات مبتنی بر سیاست عدم تمرکز و انارشی است و لذت زنانه سیال و فاقد مرکز و نامرتب است. در این فضا فرمی که بر اساس این موفه‌ها نوشته می‌شود، دلالت بر نامتمرکز بودن ساختار و بدون ایده‌بودن آن

پس از مصوبه مجلس در مورد پیوستن ایران به کنواسیون رفع تبعیض از زنان بار دیگر موجی از مخالفت از سوی برخی از روحانیون و همچنین وابستگان به جناح راست برخاست. آنها ضمن حملات شدید به مصوبه اخیر مجلس به بسیج در زمینه مخالفت با آن برخاستند.

مخالفت مکارم شیرازی

آیت‌الله مکارم شیرازی در پاسخ به سئوالات در باره تصویب پیوستن ایران به کنواسیون محو تبعیض از زنان اعلام کرد: بندهای متعددی از این کنواسیون، صریحا برخلاف شرع اسلام است و نمی‌توان با آن موافقت کرد. اگر مفاد این کنواسیون در کشور ما پیاده شود، شاهد متلاشی‌شدن خانواده‌ها، طلاق‌های بسیار، بی‌سرپرست شدن کودکان و آلودگی‌های مختلف ناشی از آن، خواهیم بود.

جامعه اسلامی دانشجویان:

تصویب الحاق ایران به کنواسیون مشروعیت مجلس را زیر سوال می‌برد جامعه اسلامی دانشجویان در بیانیه‌ای به تصویب الحاق ایران به کنواسیون رفع اشکال تبعیض علیه زنان از سوی مجلس، انتقاد کرد. در این بیانیه به ایراد از این عقیده که مصوبه یادشده در تضاد آشکار با اندیشه و سیره حضرت زهرا است، نسبت به آنچه تلاش عده‌های دنیازده، برای استحال نظام مقدس جمهوری اسلامی از ارزش‌ها و سنت‌های پاک الهی به خیال خام همگرایی با چرخه جهانی فرهنگ و توسعه نامیده شده، انتقاد شده و آمده است: حدیث تلخ پیوستن به کنواسیون فمینیسمی محو کلیه اشکال تبعیض علیه زنان نیز از قاعده فوق خارج نیست.

نویسندگان بیانیه هم‌چنین ابراز عقیده کرده‌اند: تصویب پیوستن به چنین کنواسیونی در ایام مقارن با شهادت حضرت فاطمه زهرا با علم به نظر صریح مراجع عظام تقلید، از نفوذ اندیشه و اراده در حاکمیت نشان دارد که سودای اسلام‌زدایی و حذف فقاقت را در سر می‌پروراند و تسلط چنین نخله‌ای بر مجلس شورای اسلامی، قطعاً مشروعیت این نهاد خظیر را با سوال مواجه می‌کند.

مسئول دفتر مطالعات زنان حوزه علمیه قم: مراجع مسلم تقلید با کنواسیون رفع تبعیض علیه زنان مخالفت، نیازی به صحبت دوباره نیست علی‌خامنه‌ای یکی از مخالفین پیوستن ایران به این کنواسیون است مسئول دفتر

آنگاه که جیرفت را گریستم

گزارشی از غارت اشیای عتیقه در مناطق باستانی اطراف جیرفت

نشدن حقوق معوقه، موج جدیدی به راه انداخته است، هرچند که با واقعه یک سال و چند ماه پیش، غیرقابل مقایسه است.

ولی همچنان هر صبح که به منطقه مراجعه کنی، گودال‌هایی می‌یابی که خاک‌های درون و کنار آنها هنوز از تابش خورشید، خشک نشده است. البته معدودی از سربازان نیروی انتظامی در محل مستقر شده‌اند؛ اما با توجه به وسعت منطقه و عوامل مثر دیگر، همچنان حفاری‌ها به صورت پراکنده ادامه دارد. سازمان میراث فرهنگی کشور موزه کوچکی در جیرفت احداث کرده است که ۱۵۰ شیئی کشف شده از منطقه را شامل می‌شود و برای بازدید از آن باید ۲۵۰۰ ریال پرداخت کنی؛ آنهم برای دیدن اشیایی که در دست‌ها و خانه‌ها قابل رویت هستند. البته مسئول موزه می‌گوید که بیشتر مراجعان موزه برای آگاهی یافتن از قیمت اشیاء مراجعه می‌کنند و پرسش‌هایی در این زمینه دارند. همچنین با خریداری یکی از مهمانسراهای قدیمی جیرفت، آن را به پایگاه باستان‌شناسی جنوب شرق کشور تبدیل کرده‌اند. یکی از بخش‌های فعال در موضوع، دادگاه انقلاب اسلامی جیرفت است که با هر مقام مسئول شهرستان و استان در زمینه میراث فرهنگی سخن بگویی، از همکاری خوب او تمجید می‌کنی. قاضی تاحدودی جوان که در برخورد با قاچاقچیان مواد مخدر و اشرار منطقه، کارکشته شده است. اما گویا واسطه‌های اصلی در منطقه به گونه‌ای رفتار می‌کنند که کمتر به دام می‌افتند.

گویا ۳۰-۲۰ واسطه اصلی در منطقه حضور دارند که شناخته شده‌اند و خود به چند واسطه دیگر در لایه بعدی متصلند. از سوی دیگر خفیف بودن قوانین مربوط به جرایم میراث فرهنگی به گونه‌ای است که تعدادی از قاچاقچیان مواد مخدر منطقه نیز به این کار روی آورده‌اند. یکی از محموله‌هایی که اخیرا در بردهای کشف شده است، از سوی کارشناسان سازمان میراث فرهنگی کشور، قابل توجه و دارای ارزش حدود ۴۵۰ میلیون تومان توصیف شده است، اما جرمه فرد خاطی مربوط به آن، ۵۰ میلیون تومان است که پرونده آن در مرحله دیوان عالی کشور، مفتوح است.

سخن آخر: شواهد حاکی است که اشیای کشف شده از منطقه پس از داد و ستدهایی، به بندرعباس و از آنجا به دبی ترازیت می‌شود. سپس از آنجاست که به کشورهای دیگر راه می‌یابد و در حراجی‌های معتبری چون کریستی بین ۱۰ تا ۵۰ هزار دلار برای هر شیء، معامله می‌شود. این در حالی است که در صورت انجام کاوش‌های علمی و اثبات نظریات مطرح شده، معاملات باستان‌شناسی موجود، با چالش‌های جدی مواجه می‌شود. هرچند که در صورت نبود توان و امکانات، می‌توان اشیا را برای دریافت پاسخ پرسش‌های ایندگان نگهداری کرد.

به دست می‌آید که به علت مرغوب‌بودن بازار آن در میان دلان، با بی‌مهری مواجه می‌شوند؛ به همین دلیل در کنار تمامی گودال‌ها، خرده‌های نقشدار و ساده سفال‌های مربوط به چند قرن پیش، به اندازه سنگ‌های موجود در آن زمین‌ها، فراوان ریخته است. زیرا شایعه‌هایی مبنی بر این که مثلا فلان کس یک گوسفند طلا از این منطقه یافته است، حفاران کم‌حوصله برای خالی کردن خاک درون ظروف را بر آن می‌دارد تا با شکستن ظروف، مطمئن شوند که طلا یا سکه‌های طلایی درونشان وجود ندارد. البته مهم‌ترین عامل در این میان، رواج و عمومیت یافتن ناگهانی این امر در افکار مردم منطقه است که به شدت، قبح قضیه را در میان آنان از بین برده است. به همین دلیل، به هر گوشه و کنار که مراجعه می‌کنی، انگار کشف و معامله این اشیاء، جزئی از زندگی مردم شده است. تنها جمعی که برخی از کهنسالان و چهره‌های تحصیلکرده و فرهنگی منطقه از جمله آنان هستند، با این امر مخالفتند؛ هر چند حفاری که در گری‌های یک سال و چند ماه پیش در منطقه کشته شد، معلم بود.

مناطق باستانی اطراف جیرفت، حدود دو تا سه هزار حفر جدی فرغانونی دارد؛ به همین دلیل وقتی به این مناطق مراجعه می‌کنی، با تعداد غیرقابل شماری گودال به فاصله‌های اندک از هم مواجه می‌شوی که آنها را حدود چهار تا پنج هزار گودال تخمین می‌زنند؛ تعدادی که سایت‌های باستان‌شناختی حفاری شده توسط یوسف مجیدزاده و حمیده چوبک، در مقایسه با آنها غیرقابل محاسبه هستند. این حجم بالای حفاری، در نتیجه نوعی هجوم ناگهانی اهالی منطقه برای به دست آوردن اشیای عتیقه بوده است که نوعی افزایش چشمگیر محسوب می‌شود؛ زیرا گویا بیشتر اینگونه حفاری‌ها در مقیاس بسیار کمتر وجود داشته است.

این در حالی است که مردم منطقه پس از هر بارش باران، با بیرون آمدن اشیایی باستانی مواجه می‌شوند؛ اما هجوم ناگهانی به گونه‌ای بوده است که ساعت‌ها بر زمین ماندن یکی از درگذشتگان منطقه - به دلیل اشتغال خانواده و اهالی روستا به حفاری در آن زمان - دهان به دهان نقل می‌شود. امین اموال اداره میراث فرهنگی کرمان می‌گوید: اگر چند گروه باستان‌شناسی به‌طور مداوم در منطقه مشغول کاوش باشند، بیش از ۱۰ سال زمان برای بررسی علمی منطقه لازم است. این وسعت منطقه باستانی، مشکلات زیادی برای کنترل آن به‌وجود آورده است. البته گویا حضور عوامل نیروی انتظامی و سپاه پاسداران در طول سال گذشته، حفاری و قاچاق در منطقه را به شکل محسوسی کاهش داده بوده است؛ اما ترک محل از سوی آنان به دلیل نبود امکانات و پرداخت

خبرگزاری ایسنا

وقتی به جیرفت می‌رسی، هوا گرم است؛ لازم نیست از اتومبیل پیاده شوی، شیشه را پایین می‌کشی و به اولین رهگذر می‌گویی که خریدار اشیای عتیقه زیر خاکی هستی؛ به احتمال ۹۰ درصد، تا کمتر از یک ساعت دیگر، مشغول معامله کردن با چند یا چندین نفر از حفاران و قاچاقچیان اشیای عتیقه منطقه هستی. این، واقعیت تلخ و دردناک شهر با آبروی تاریخی جیرفت (سبزواران) است؛ شهری که روی چندان خوشی به خبرنگاران نشان نمی‌دهد.

عده‌ای عقیده دارند که علت این امر، خشکسالی و فقر مردم منطقه است. این در حالی است که جیرفت، به علت موقعیت جوی، به شهر چهارفصل معروف است. زیرا بسیاری از محصولات کشاورزی در آن، در چهار نوبت از سال برداشت می‌شوند؛ از جمله صیفی‌کاری و کشت خیار گلخانه‌ای در آنجا سودآوری خوبی دارد. اما همچنان این عده بر عقیده خود پافشاری می‌کنند. گویا فرماندار پیشین جیرفت که واقعه غارت سال ۸۰ در زمان مدیریت وی رخ داده نیز معتقد بوده است که چه اشکالی دارد؛ بگذراید ببرند، مردم گرسنه‌اند.

از سوی دیگر، عده‌ای که البته در اقلیت قرار دارند، معتقدند که علت این فاجعه، فقر اقتصادی نیست؛ بلکه تطمیع اقتصادی است. در نتیجه این تطمیع، وقتی به روستاهای اطراف جیرفت مراجعه می‌کنی، براحتی با ماشین‌های مدل بالای در حال رفت‌وآمد مواجه می‌شوی که البته برخی از آنها متعلق به خریداران اشیای عتیقه است. یکی از اهالی جیرفت می‌گوید: این روزها قیمت املاک و مستغلات در شهر جیرفت افزایش قابل توجهی یافته است؛ زیرا بسیاری از اهالی روستاهای اطراف، حجم نقدینگی قابل توجهی را به این بازار وارد کرده‌اند.

ناگفته نماند، جوان دانشجویی که بیشتر تمایل داشت مخاطبش خریدار اشیای عتیقه باشد تا خبرنگار، می‌گفت: در نوشته‌هایمان فراموش نکند که پیش از این رخدادها، حضور کلاهی‌دارانی در جیرفت، مردم این شهر را با خلاء ناگهانی نقدینگی مواجه کرد. به هر دلیل، هم اکنون در جیرفت، همان‌گونه که در تهران پنک نمکی و چپیس یافت می‌شود، اشیای سنگی عتیقه مربوط به هزاره سوم پیش از میلاد، در دسترس است. یک علت آن، وسعت مناطق باستانی در حاشیه رودخانه ۳۹۰ کیلومتری هلیلای است، و علت دیگر آن، سهل‌الوصول بودن آنهاست.

در مناطق باستانی کنار صندل و ریگ انبار اطراف جیرفت، حفاران با کندن ۲ تا ۲/۵ متر خاک کم‌مقاومت، به اشیای سنگی می‌رسند و پس از آن در هر طرف که به صورت آفتی کندوکاو کنند، به اشیای بیشتری دست خواهند یافت. البته در عمق حدود یک متری، کوزه‌ها و ظروف سفالی دوره‌های اسلامی (سلجوقی)

معاهده در تعارض است پذیرفته نخواهد شد.

عسکروالادی: پذیرش الحاق ایران به کنواسیون رودرویی با قوانین اسلام و آیات عظام است

حبیب‌الله عسکروالادی مسلمان، دبیرکل جمعیت متلفه اسلامی گفت: مفهوم پذیرش الحاق جمهوری اسلامی به کنواسیون محو کلیه اشکال تبعیض علیه زنان، به‌منابه پذیرش حقوقی کمتر از آن چیزی است که شرع مقدس برای زنان پذیرفته است، بنابراین زبیده نبود اکثریت مجلس شورای اسلامی آن را به رسمیت بشناسد. این وهن زنان مسلمان و نادیده گرفتن حقوق الهی و انسانی آن‌هاست.

به گزارش خبرگزاری کار ایران، ایلنا، دبیرکل جمعیت متلفه اسلامی پس از پایان نشست دبیران این جمعیت با اشاره به مصوبه مجلس در این مورد تاکید کرد: متأسفانه نمایندگان مجلس به دیدگاه‌های مراجع عظام به ویژه حضرات آیات مکارم شیرازی، فاضل لنکرانی و تبریزی توجه نکردند و الحاق جمهوری اسلامی به این کنواسیون را تصویب و تأیید کردند.

عسکروالادی افزود: این بی‌اعتنایی بزرگی به شخصیت زنان مسلمان کشورمان است که ما مفادی از کنواسیون را بپذیریم و حقوق شرعی آن‌ها را ضایع کنیم. وی با اشاره به این‌که شروطی که در لایحه آمده، برای خلاف شرع و خلاف قانون اساسی نبودن آن کفایت نمی‌کند، گفت: به موجب بند ۲ ماده ۲۸ این کنواسیون دولت‌ها نمی‌توانند شروطی بگذارند که با هدف و منظور کنواسیون مغایر باشد، لذا شروط ما از نظر آن‌ها پذیرفته نیست. وی گفت: مفاد کنواسیون زنان از یک

دیدگاه افراطی فمینیسمی پیروی می‌کند که منافات صریح با قوانین اسلام دارد.

آیت‌الله نوری همدانی: پیوستن ایران به کنواسیون رفع اشکال تبعیض علیه زنان فضیحت است!

آیت‌الله‌العظمی نوری همدانی در باره تصویب پیوستن ایران به کنواسیون رفع اشکال تبعیض علیه زنان از سوی مجلس شورای اسلامی بیانیه‌ای صادر کرد. به گزارش ایسنا در این بیانیه از تصویب این لایحه در ایام شهادت حضرت صدیقه کبری به عنوان مصیبت بلکه فاجعه‌ای بزرگ برای ملت یاد شده و آمده است: این کنواسیون مانند بسیاری از طرح‌های پزرق و برق مثل هواداری از حقوق بشر، تأمین دموکراسی، حمایت از حقوق زندانیان و اخیرا مبارزه با تروریسم از جمله ترفندهای شناخته‌شده دنیای غرب و استکبار جهانی است که هدفی جز کوبیدن اسلام و اثبات برتری تمدن غرب بر فرهنگ اسلامی ندارد. در این بیانیه به بیان این‌که روح کنواسیون مذکور، نفی تعدادی از ضروریات اسلام است، آمده است که طرح و تصویب آن در مجلس به معنای پذیرفتن سلطه فرهنگی غرب و این‌که اسلام در مورد حقوق زنان تبعیض قائل شده، است.

آیت‌الله العظمی نوری همدانی در بخش دیگر بیانیه با اشاره به این‌که در این کنواسیون تفاوت‌های فطری و خلقتی زن و مرد که مبنای احکام دین اسلام است ظلم و تبعیض تلقی شده افزوده است: پایه‌گذاران و طراحان این کنواسیون، قید و تصریح کرده‌اند که مواد آن استثنایذیر نیست و پذیرندگان آن هرگز نمی‌توانند با گنجاندن شروطی از سوی خود

تغییری در آن به وجود آورند. این کنواسیون را چندی قبل به قم آوردند و همه مراجع محترم درباره آن نظر منفی دادند و تصریح کردند که مفاد آن برخلاف اسلام است. بنده بعلاوه نوشته‌م در این مملکت که مردم مسلمان آن هزاران جوانشان را تقدیم انقلاب و اسلام کردند و همین‌ها شما را به قدرت رساندند. شما حرمت این چنین مملکتی را پاس بدارید و با طرح این کنواسیون در مجلس شورای اسلامی عواطف این مردم را جریحه‌دار نکنید. ولی مغذلک معلوم نیست که برخی از وکلای با کدام هدف مخالفت صریح با بیانات مراجع محترم برخاستند و به قبول چنین فسیحتی تن دادند.

امام جمعه اسلامشهر: پذیرش کنواسیون رفع تبعیض از زنان لکه ننگ مجلس ششم است حجت‌الاسلام نوروزی با اشاره به تصویب این کنواسیون توسط نمایندگان مجلس افزود: با وجود تعداد زیاد علما و ایثارگران در بین نمایندگان مجلس، تصویب این لکه ننگ و نقطه سیاه در پرورده مجلس ششم باعث تعجب است. وی با بیان اینکه مدرس به تنهایی در مقابل اولتیماتوم روسیه ایستاد، گفت: در ماده ۲۸ این کنواسیون آمده است که هیچ عاملی حتی مذهب نمی‌تواند در تفاوت زن و مرد دخالت کند و هر یک از کشورها که آن را امضا کنند، باید این مساله را در کشورش اجرا کند. وی با اشاره به ۱۱ مرداد سالروز شهادت شیخ فضل‌الله نوری اظهار داشت: شهید مشروطه وقتی دید انقلاب مشروطه توسط روشنفکران غرب و شرق زده به انحراف کشیده شده، خواهان مشروطه مشروعه شد و در این راه به شهادت رسید.

بخشی از نامه افشاگرانه انصافعلی هدایت روزنامه‌نگار مستقل به محمد خاتمی

لباس شخصی‌ها همان کادر پلیس در ادارات اماکن، اطلاعات و مبارزه با مواد مخدر نیروی انتظامی هستند!

گفت: «خبر می‌دهی‌ها؟ اگر گذاشتم توی این شهر بمانی؟! تا شش ماه می‌کشمت!»، نمی‌دانم چطور شد یک جوان چهارشنبه با لباس سرمه‌ای کت و شلوار، بدون ریش و سیل مر از چنگ آنها بدر آورد و روی نیمی که در سه چهار متری اتاقک پلیس راهنمایی و رانندگی بود، نشاند و دست در شانه من انداخت و گفت: هدایت قورخما! (هدایت ترس!) اشتباه شده است. فریاد زن! اینها نمی‌دانستند تو خبرنگار هستی! نگران نباش! الان به خانه‌ات می‌روی ... هنوز سخنان او، جمله‌اش را تمام نکرده بودم که یک مردی با موهای چوگندی، لاغر که من او را در اداره مبارزه با مواد مخدر دیده بودم که خود نیز معتاد است (تصور می‌کنم) از میان ۱۵ - ۱۶ نفری که در یکی دو متری نیمیکت جمع شده بودند، با عصیانیت به طرف من برگشت و در حالی که مشت خود را رگه رگه بود و چشم مرا نشانه رفته بود، گفت: «مادر قجیه! من آگه تو را نقام، دیگه هیچی؟ پدر سگ... چند ضربه به اطراف چشم من زد. در حالی که من در گوشه نیمیکت، گریه افتاده و در بغل آن مرد جوان شیک‌پوش بودم. روز سوم بازداشتم وقتی از ملاقات مادر، همسر و دخترم در محوطه اداره گذرنامه برمی‌گشتم و تازه چشمانم را بسته بودند، صدای او را شنیدم که می‌گفت: بابا این هدایت خبرنگار است. بی‌خودی او را گرفته‌اند. او فقط شلوغ کرده و «من خبرنگارم و افسر میدان کیه و کجاست» را گفت. من را بردند من صدای او را نشنیدم.

یک نکته را به هنگامی که در کنار جدول سیمانی افتاده بودم و آنها مرا می‌زدند فراموش کردم. یکی از آنها بی‌کسی که دستها و بدن مرا گرفته بودند تا تکان نخورم و عکس‌العسلی نشان ندهم، سرم را در میان پنجه‌هایش گرفت و سرم را بالا آورد. من نمی‌دانستم برای چه این کار را می‌کند اما صدای ایمانزاده را شنیدم که روی من خم شده بود، گفت: «بوی! باشین جدول هورم! (نه سرش را به جدول زن!) هر کس بود، سرم را کج کرده به چمن کوبید. نمی‌دانم همان جوان ۲۵ ساله شیک‌پوش بود یا کس دیگری، به من رحم کرد و گفت: بونو راهنمایین اتاقتینا آپارین! بونو اولدورمه سینلر! (این را به اتاقک راهنمایی برید تا این را نکشند!) من را یک جوان چاقی ریوشو که داد می‌زد باید سپاهی، از ادامه در صفحه ۶

روی نیمیکتی نشسته بودیم و من می‌خواستم شعارهایی که از جلو یا درون دانشگاه به گوش می‌رسید را بنویسم. ناگهان متوجه ۷ - ۸ نفر شدم که از پیاده‌روی جلوی ما، سربالایی چمن را به طرف ما هجوم می‌آوردند. بعضی از همکاران که ایستاده بودند، چند قدمی فرار کردند اما من نتوانستم از جایم بجنبم. اول فکر کردم، اگر فرار کنم به معنی این خواهد بود که من آشوبگر هستم. دوم این که آنها برای گرفتن من، حریص‌تر خواهند شد. سوم این که هدف آنها را از قبل می‌دانستم، پس فرار من فایده‌ای نخواهد داشت. تنها راهم این بود که فریاد بزنم «من خبرنگارم» تا هم آنها و هم دیگران متوجه من بشوند و اگر مرا زدند یا با خودشان بردند، عده‌ای در جریان چگونگی دستگیری من قرار بگیرند تا ماجرا در زیر آبر نماند.

اولین کسی که به نیمیکت رسید و با مشت و لگد «دوه دیزی» به جان من افتاد، رئیس اداره اماکن نیروی انتظامی، آقای ایسمان‌نژاد بود. هنوز او دو سه ضربه زده بود که ۶ - ۷ همراه او به چنانم افتادند. «تو خبرنگاری؟! آگه خوردی» «مادر قجیه»، «دهنت را می‌قایم»، «پدر سگ» و ... به همراه مشت و لگد به من گشتم می‌شد و هیچ گوشی به فریادهای من: «خبرنگارم»، «بابا من خبرنگارم»، «آقا افسر میدان کیه و کجاست» و ... بدعکار نبود.

ما با دو سه نفر از آنها روی سراسیمه حاشیه رودخانه غلت خوردیم و بقیه نیز با ما آمدند تا در کنار جدول بتونی چمن‌ها، متوقف شدیم. چند نفر دستهایم را گرفتند و بقیه بدنم را به رگبار پوتین‌ها و کفش‌ها و مشت‌ها گرفتند. تا این لحظه تعداد آنها از ۱۵ نفر گذشته بود. هر کس به نوبت جلو می‌آمد و یک بخش خاصی از بدنم را نشانه رفته، چند مشت و لگد می‌زد و خود را به عقب می‌کشید و نفر بعدی با قیافه جدید، جای او را می‌گرفت. او بخش دیگری از سر و صورت یا بدن مرا آماج حملات خود قرار داده و فحش می‌داد.

در این میان، جوانی زردانوب که معاون اداره اطلاعات نیروی انتظامی با نام «سرهنگ روستا» است، خودش را به این جمع رساند. او در حالی که به فک‌های من از چپ و راست می‌زد، می‌گفت: «دانشقلازیوی کسه‌جه‌یم»، (خایه‌هایت را می‌بزم). سری بعد که نوبت او رسید، نجواکنان که من به طور واضح می‌شنیدم،

پزشک قانونی معرفی شوید؟ نرسیدند آیا از کس یا کسانی شکایت دارید؟ حتی شک نکردند که ممکن است این لباس شخصی‌های بزیدوش و شکتجه‌گر بدون هیچ دلیلی افرادی را پس از ضرب و شتم، بازداشت کرده باشند و خودشان هم بی‌برده باشند که افرادی، هیچ نقشی نداشته‌اند اما چون مورد ضرب و شتم قرار گرفته‌اند باید پرونده‌ای داشته باشند و مدتی در بازداشت و زندان بسر برند تا اعلام جراحات بدن آنها التیام یابد. شاهد این ادعا، احکام اولیه‌ای است که توسط قاضی‌های اعزامی از دادگاه انقلاب، پس از بازجویی‌هایی اولیه در اداره اطلاعات ناجا صادر شد. طبق این احکام، تعداد زیادی از جوانان مردم باید حدود ۳۰ یا ۳۱ خرداد با وثیقه‌های کمتر از ۵ میلیون تومان آزاد می‌شدند اما چون اندام آنان علایم وحشیانه‌ترین و حیوانی‌ترین ضربات لباس شخصی‌های پلیس را داشت تا ۲۲ تیر ماه در زندان بسر می‌بردند.

علی‌جناب!

باید عذر مرا بپذیرید، اگر قلم من گاهی به فحش و لجن آلوده می‌شود. چون اگر فقط یک «دوه دیزی» (زانی) به خایه‌های شما زده می‌شد و آتش از چشمان شما فوران می‌کرد، دیگر آرام و اصلاح‌طلبانه نشسته و به بی‌ادبی قلم من نیشخند نمی‌زدید و صد البته برای انجام اصلاحات عمیق در سازمان‌های زیر نظر قوه مجریه همت می‌گذاشتید. در صورتی که ۱۷ - ۱۸ تن مرا با بیش از ۳۰۰ ضربه، با کیسه بوکس اشتباه گرفته بودند. از طرف دیگر اصرار من برای اعزام به پزشکی قانونی (توسط قاضی ابی‌زاده) آب در هاون کوفتن بود! ... بگذریم!

صبح ۲۶ خرداد به من خبر رسید که دانشجویان از ساعت یازده به بعد، در حمایت از دانشجویان دانشگاههای تهران و دیگر شهرها، در داخل دانشگاه تبریز دست به اعتراض خواهند زد. من به عنوان یک خبرنگار فارغ‌التحصیل این رشته از دانشگاه و دارای کارت خبرنگاری از وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و اداره کل فرهنگ و آذریابایجان شرقی، به همراه چند خبرنگار دیگر، خود را به داخل دانشگاه رساندم و تا ظهر شاهد جریان بودم اما اعضای حراست دانشگاه اغلب خبرنگاران را شناسایی و از محل اخراج کردند. ساعت حدود هفت و سی دقیقه عصر بود. ما

حضور ریاست محترم جمهوری اسلامی ایران، جناب آقای خاتمی سلام علیکم علی‌جناب!

اینجانب، انصافعلی هدایت، روزنامه‌نگاری که در ۲۶ خرداد امسال، توسط لباس شخصی‌های تیریز پس از ضرب و شتم، به بازداشتگاه اطلاعات نیروی انتظامی منتقل شدم. در جریان دستگیری و انتقال من به بازداشتگاه حدود ۱۷ لباس شخصی شرکت داشتند که بیش از ۳۰۰ ضربه لگد و مشت به من زدند و صدها بار فحش‌های بسیار رکیکی به من، مادرم و همسرم دادند که در گزارش ذیل ناچار هستم، عین کلمات آنها را که در عین بی‌حیایی گفته می‌شد بکار ببرم. همچنین شما در گزارش زیر متوجه خواهید شد که منظور از «لباس شخصی» در تبریز نیروهای بسیجی یا پایگاههای مساجد نیست. بلکه ۹۰ درصد آنها را کادر پلیس در ادارات اماکن نیروی انتظامی، اداره اطلاعات نیروی انتظامی و اداره مبارزه با مواد مخدر نیروی انتظامی تشکیل می‌دادند. ۱۰ درصد بقیه را سپاهی‌ها و بسیجی‌های ادارات و کارخانجات تشکیل می‌دادند.

ضرباتی را که اعضای آموزش دیده پلیس که روی صدها نفر ترین کرده بودند می‌زدند، با ضرباتی که سپاهی‌ها و بسیجی‌ها می‌زدند، بسیار متفاوت است. ضربه‌های مشت و لگد اعضای لباس شخصی پلیس، تمامی تن را به درد می‌آورد اما کمترین اثری از آنها روی بدن باقی نمی‌ماند. اما ضربات سپاهی‌ها و بسیجی‌ها (در اثر مهارت کم که نیاز به تمرین و آموزش دارند!) ورم و آماس می‌کرد یا زخم بر اندام انسان می‌انداخت.

علی‌جناب!

قبل از شروع به داستان، بهتر است در مورد قاضی‌های رسیدگی‌کننده هر جمله‌هایی را عرض بکنم (اگرچه هنوز دهمان در تله آنها گیر مانده است). هیچ کدام از قاضی‌ها یا بازجوها از ما نرسیدند که چرا چشم، صورت، چانه، سر و پیشانی یا بدن شما ورم و آماس کرده و کبود شده است؟ نرسیدند که چرا اندام‌های شما زخمی و کبود شده است؟ نرسیدند که چه کس یا کسانی شما را چنین ناجوانمردانه مورد آزار و اذیت قرار داده‌اند؟ نرسیدند که آیا با این وضعیت آش و لاش، مایلید به پزشک یا

سفر مرگ
برای اعضای یک کاروان

از نشریه اعتماد

۲۴ نفر ایرانی که برای سفر زیارتی به عراق قصد عبور غیر قانونی از مرز را داشتند بعد از یک هفته سرگردانی در بیابان ۵ تن از همراهان خود را از دست دادند که فقط جسد یکی از آنها پیدا شد.

به گزارش خبرنگار ما، ۱۵ تیرماه سال جاری ۲۹ نفر از ساکنان منطقه دروازه دولا ب برای زیارت حرم امام حسین به صورت قاچاقی راهی ایلام شدند، اما پلیس راه ایلام که برای حفظ جان این افراد اجازه عبور نداد، که اعضای این کاروان تصمیم گرفتند از پشت کوهها وارد مرز شوند. محمد یکی از اعضای این کاروان که برادرش در این سفر فوت کرده، گفت: از تهران که حرکت کردیم ۲۹ نفر بودیم ولی در ایلام ۵ نفر دیگر به ما پیوستند و ۳۴ نفر شدیم. در ایلام با مردی به نام قربانعلی آشنا شدیم او گفت خودش هم قصد سفر به کربلا را دارد. به همین دلیل پیشنهاد کرد به عنوان راهنما یا ما همسفر شود، فردا آن روز قربان ۱۷ نفر دیگر که چوپان بودند به همراه خود آورد و قرار شد آنها به عنوان راهنما با ما بیایند و هر کدام از ما ۳۴ نفر مبلغ ۸ هزار تومان به آنها بدهیم.

وی افزود: ساعتی بعد حرکت کردیم. به پیشنهاد راهنماها دو ققمه آب و مقداری تن ماهی یا خود بردیم، تا چشم کار می‌کرد بیابان بود و بیابان. راهنماها گفته بودند، از مرز وارد شهر بدره عراق می‌شویم. از یکشنبه ۱۵ تیرماه تا جمعه ۲۰ تیرماه فقط راه می‌رفتیم، هر چه آب و غذا داشتیم تمام شده بود. برادرم ماشاءالله که همراه ما بود به دلیل بیماری دیابت نتوانست دوام بیاورد و پنجشنبه بعد از ظهر در بیابان فوت کرد. هیچ کاری نمی‌توانستیم بکنیم، ۳ تن از همراهان دیگر ما در وسط بیابان نتوانستند طاقت بیاورند و هانجانا افتادند. نمی‌دانم چه بلایی به سرشان آمد اما بعد می‌دانم که زنده باشند، چون قدرت بدنی‌شان تحلیل رفته بود و نمی‌توانستند راه بروند هیچ کس در آن بیابان نبود، آنقدر راه رفته بودیم و گرما سوزان به جانمان نشسته بود که هر چه داشتیم و نداشتیم در بیابان گذاشتیم. هر چه از راهنماها کمک می‌خواستیم می‌گفتند کاری از دستمان بر نمی‌آید، آنها به زبان عربی صحبت می‌کردند و ما متوجه نمی‌شدیم، اما از حرف‌های قربانعلی متوجه شدیم آنها قصد دارند آنقدر ما را در بیابان راه ببرند تا بی تاب شویم و آنها براحتی هر چه پول و لوازم ارزشمند داریم بردارند. بعد از اینکه قربانعلی انگیزه راهنماها را گفت، آنها آنقدر او را تشنه و گرسنه نگه داشتند تا او هم در بیابان جان داد.

۱۱ نفر از ما که قدرت بدنی بهتری داشتند، با جدا شدن از جمع خود را به عراق رساندند، اما ما نتوانستیم، نمی‌دانستیم چه باید بکنیم، هر کس در گوسه‌های افتاده بود، حتی توان دعوا کردن با راهنماها را هم نداشتیم، آنها خودشان می‌رفتند غذا و آب می‌خورند و برمی‌گشتند. از طرفی برادرم در مقابل چشمانم مرده بود. ۴ نفر دیگر هم بخاطر تشنگی و گرسنگی به حالت کما رفته بودند. فقط توانستیم خودمان را به گردالی که پیر از آب شور بود برساییم. ۲۷ ساعت در آن حوضچه بودیم، نمی‌توانستیم آب بنوشیم، درصد نمک آب خیلی بالا بود، فقط بدنمان را در آن گذاشته بودیم تا آب از طریق پوست وارد بدنمان شود. ۳ نفر از اعضای کاروان با وارد شدن به حوضچه حال بهتری پیدا کرده بودند، برای نجات جانشان دوباره در بیابان راه افتادند. آنها بدون اینکه بدانند به کجا می‌روند وارد میدان مین شده بودند و وقتی نیروهای عراقی به سمت آنها تیراندازی کردند، آنها با ایسا و اشاره سعی کردند موضوع را توضیح دهند. ساعتی بعد چند عراقی به دنبال ما آمدند و ما را به مرزبانان ایرانی تحویل دادند. در ابتدا حالمان خیلی بد بود. مرزبانان ما را به بیمارستان رساندند و بعد از چند ساعت به تهران منتقل شدیم.

وی گفت: سردخانه ایلام پر است از ایرانیانی که قصد داشتند غیرقانونی وارد خاک عراق شوند اما نتوانستند، آنها یا روی مین رفته و کشته شده‌اند یا اینکه توسط راهنماها به قتل رسیده‌اند. زنان، کودکان و مردان زیادی در راه رفتن به عراق کشته شده‌اند که هنوز هویتشان مشخص نیست. نمی‌دانم افرادی که به سه عنوان راهنما آن بالاها را به سر ما آوردند کجا هستند تا از طریق قانونی مسیبان مرگ برادرم را پای میز محاکمه بکشیم. آنها بیش از ۳ میلیون تومان پول نقد را بطور جداگانه از ما سرقت کردند و اشیای قیمتی که داشتیم برداشتند. مردم ایران علاقه زیادی به کربلا و امام حسین دارند اما بهتر است که منتظر شوند دولت ایران مرزها را باز کند.

حقیقت ماجرای قتل حسن احمدزاده

باشد که اینطور نبوده، از همه مهتر، گزارش پزشکی قانونی هم هیچ صدمه یا جراحتی را در محل شکم تایید نمی‌کند، در حالی که جراحات متعددی در سر و سینه و پشت و پای او گزارش شده است.

بنابراین مجموعه قرائن حاکی از این است که او به دست بسیجیان مسجد مذکور کشته شده، اما حامیان این نیرو از محاکمه عادلانه قاتلان و روشن شدن جزئیات داستان جلوگیری کرده‌اند. اگر لازم شد باز جزئیات بیشتری را خواهم گفت و باز اگر لازم بود عکس ناراحت‌کننده‌ای را که از جنازه دارم (مربوط به چند ساعت پس از فوت، حتی قبل از معاینه پزشکی قانونی) منتشر خواهم کرد.

همان شب اول که عرض کردم آنجا بودم، گوشه و کنار از بچه‌های هم‌محل حسن می‌شنیدم که می‌خواستند انتقام بگیرند و بعضی‌ها حتی قصد آتش‌زدن پایگاه بسیج یا شکستن شیشه‌های مسجد را داشتند که با یکی دو تا از بچه‌ها از دوستان حسن درباره غیرمنطقی بودن و قابل دفاع نبودن این کارها کلی صحبت کردم. مرتب به آنها از این می‌گفتم که بگذارید پیگیری کارها قانونی باشد و با آرامش. می‌گفتم اینها بالاخره استناست و نباید به پای مسجد و بچه‌های مسجدی گذاشت. خودم هم تصور می‌کردم که بالاخره قتل، آنهم به این شکل و اینقدر بی‌حساب و ظالمانه، ندیده گرفته نمی‌شود. حال، آیا با این بی‌عدالتی‌ها که روا داشته شد، و اگر لازم باشد شرح بیشتری از آنها خواهم داد، دیگر می‌توان این اقدامات را استناست دانست و از قاعده دفاع کرد؟ دیگر جایی هم برای دفاع از بسیج و مسجد و نظام و امثال اینها باقی گذاشته‌اند؟

خودمونیتم. دستی دارم خیر تولید می‌کنم‌ها! خریزه شیرینیه، اما کی می‌خواد پای لزش بشینه؟! من رو باش که می‌خواستم غلظت سیاسی وبلاگ و کلا سیاسی‌نوشتن رو بیارم پایین. ولی مثل اینکه نمیشه! بسینم، نشر نوشته‌م شیبه این گزارش کمیته خاتمی در مورد زهرا کاظمی نشد؟! راستی: دنیا چندر کوچک است!

این متهمان به قتل قرار بازداشت صادر نمی‌کنند، اما برای اینهمه متهم سیاسی و مطبوعاتی و دانشجویان خلاف صریح قانون عمل می‌شود). آنها تلاش کردند که خود را میرا کنند و قتل را به گردن نارنجک زیر لباس یا پزشکی او بیاندازند، اما شواهد و گزارش پزشکی قانونی غیر از این را نشان می‌دهد. بدون هیچگونه مجامله و تعارفی، این اقتضاح را نمی‌توان و نباید به نیروهای اطلاعاتی، نیروی انتظامی یا سپاه، عناصر خودسر و مشکوک و یا هر مصداق مهم دیگری نسبت داد. در این حادثه، بازداشت غیرقانونی، ضرب و شتم و در نهایت قتل حسن احمدزاده، تنها و تنها فرمانده و نیروهای پایگاه بسیج مسجد ابوالفضل مسئول می‌باشند. مسئول بسیج این پایگاه کاملاً در محل شناخته شده است و دیگر اعضای آن و تمامی افرادی که در این اقدام بی‌شرمانه شرکت داشتند نیز شناخته شده و قابل پیگرد هستند. شاهدانی وجود دارند که این نیروهای بسیجی را در حالی که در کوچه (اسمش یادم نیست) منتهی به مسجد، حسن را کشان‌کشان به سمت مسجد می‌برده‌اند، دیده‌اند. حتی شهادی از دوستان حسن وجود دارد که او هم در زیرزمین مسجد به همراه حسن داشته است. کتک می‌خورده و می‌تواند شرح صاووق را بازگو کند. بعد از آن هم هیچیک از برادران بسیجی این اتفاق را انکار نکرده‌اند و تنها مدعی‌اند که به خاطر انفجار ترقه دست‌ساز در زیر شکمش کشته شده، اگرچه در جاهایی که بی‌شرمانه گفته‌اند که حشش بوده و ما پشیمان هم نیستیم! این داستان نارنجک را هم از همان ابتدا ساخته‌اند و تلاش می‌کنند واقعیت را بدل کنند. من همان شب نقطه‌ای را که نارنجک‌ها منفجر شده دیدم و عکس آن هم موجود است. نه شدت آن انفجار و نه اساساً قدرت یک نارنجک دست‌ساز به حدی است که بتواند کسی را بکشد، مگر اینکه در نواحی بسیار حساس بدن

اگر بنا به نوشتن و گفتن حقیقت در مورد حسن احمدزاده باشد، مطمئناً هیچکس شایسته‌تر از من نیست. چون تنها روزنامه‌نگاری بودم که در اولین شب بعد از حادثه در صحنه حاضر بودم و با خانواده مقتول صحبت کردم. دلایل هم این بود که محل ما با خانه آنها یک خیابان بیشتر فاصله ندارد و من هم به محض اطلاع از ماجرا به جلوی خانه ایشان رفتم و از جزئیات باخبر شدم.

حسن احمدزاده، که دوستانش به او حسن زاپاتا نام می‌گفتند، برخلاف چیزی که در خبرها آمده دانشجوی نبوده است. او یک جوان ۲۱ ساله نسبتاً پر شور و جوانان محله طوس و دامپزشکی بوده که تا جایی که می‌دانم نه سابقه شرارت داشته و نه مشکل خاص دیگری، اگرچه مانند بسیاری از جوانان در فعالیت‌ها و روابط محلی و شادی‌ها و سنت‌های اجتماعی از جمله مراسم چهارشنبه سوری فعال بوده. البته او یک سابقه خصومت و درگیری لفظی شدید با تعدادی از نیروهای بسیجی مسجد ابوالفضل داشته (در شب چهارشنبه سوری دو سال قبل، ۱۳۸۰) که همین موضوع از عوامل ضرب و شتم منجر به قتلش بوده است.

اگرچه خبر فوت این جوان تازه منتشر شده، اما مرگ او در شب چهارشنبه سوری در اسفندماه سال گذشته (۸۱) اتفاق افتاده است. در آن شب او به همراه یکی از دوستانش در خیابان طوس سر یک کوچه ایستاده بودند که نیروهای بسیجی آنها را می‌بینند و می‌شناسند. بسیج در شب چهارشنبه سوری ایست بازرسی دارد و به صورت آماده‌باش عمل می‌کند. آنها حسن و دوستش را می‌گیرند و می‌خواهند بازرسی بدنی کنند، اما نمی‌توانند نارنجک دست‌ساز را که او در شکمش مخفی کرده بود پیدا کنند. به همین خاطر و به دلیل سابقه درگیری قبلی و اینکه حضور در خیابان در آن شب بهانه خوبی بود، او را همانطور که در خیابان می‌زنند به سمت مسجد می‌برند. در اواسط مسیر بر اثر یکی از ضربه‌هایی که با باتوم (ظاهراً به سر حسن) وارد می‌شود، او روی زمین می‌افتد و ترقه‌هایی که زیر لباس مخفی بوده بین شکم

از ویلاک «البره»

سالم سازی محیط کار نقش کلیدی در ادامه زندگی کارگران دارد!

حکومت جمهوری اسلامی ایران تاکنون به یک تحلیل و بررسی همه جانبه و دیگر مراکز صنعتی دست نزنده است. در صورتی که این موضوع در کشورهای پیشرفته، از طریق آگاهی دادن، آموزش های لازم و گسترش بهداشت و ایمنی شغلی همواره در محیط های کار صورت می گیرد. در ایران در عرصه، مشکلات اساسی و عمیقی وجود دارد. قابل توجه است گفته شود که مدیران شرکت ها و کارفرمایان کارخانجات و کارگاه ها به دلیل عدم آگاهی و اطلاع صحیح و کافی در جهت ایجاد ایمنی شغلی در محیط های کار همواره جان کارگران و دیگر زحمتکشان را با خطرات اساسی مواجه سازند. در واقع از محیط های کار در ایران هیچگاه به درستی بررسی های ضروری و دقیق صورت نمی گیرد. طبق برآورد کارشناسان وزارت کار و امور اجتماعی در ایران، حدوداً یک میلیون کارگر و کارمند در معرض آلودگی ناشی از وجود مواد شیمیایی در محیط های کار خود هستند و حکومت هیچگاه برآوردی از میزان تاثیر این خطرات در محیط های کار ارائه نمی دهد و نیز اطلاعات بهداشتی و آموزشی برای چگونگی مقابله با خطرات ناشی از این مواد سمی و شیمیایی در حد صفر است.

خانه کارگر نیز در این عرصه سیاست و برنامه عملی روشن برای تحت فشار قرار دادن کارفرمایان و صاحبان صنایع و دولت جهت

کاهش حوادث و بیماری های ناشی از آلودگی محیط کار ندارد. در محیط های کار به دلیل عدم رعایت ایمنی شغلی، کارگران و زحمتکشان همواره با حوادثی همچون از دست دادن شنوایی یا ابتلای دایمی به آلرژی، سر و صدا و مواد شیمیایی، بیماری های ریوی و تنفسی، خستگی مفرط، انواع فشارهای عصبی و روانی، کم خونی و تغذیه ناکافی و بسیاری خطرات دیگر در محیط های کار مواجه هستند. وزارت کار و امور اجتماعی با قوانین ضد کارگری خود همواره دست کارگران و زحمتکشان را برای اعتراض و شکایت از مدیران و کارفرمایان بسته است و اگر شکایت و اعتراض از طرف کارگران صورت گیرد به شدت به سرکوب آن می پردازند. سیاست اصلی کارفرمایان در محیط های کار این است که تا هنگامی که حادثه ای اتفاق نیافتد، آن ها گامی برای مساعد کردن وضعیت حفاظت از کارگران در محیط های کار انجام نمی دهند. در واقع آن ها موضوع بهداشت و ایمنی کار در کارگاه ها و کارخانجات را به عنوان یک پدیده لوکس و پر هزینه ارزیابی می کنند.

دبیر کل سازمان بین المللی کار آقای «جان سومایویا» کنفرانس سالانه که برای «سالم سازی محیط های کار برای کارگران در سال ۲۰۰۲» برگزار شد، بیان کرده که «هر سال در حدود یک میلیون و دویست هزار نفر کارگر زن و مرد

جانشان را در اثر حوادث و بیماری های ناشی از محیط کار از دست داده اند. مطابق بررسی های انجام شده، سالانه بیش از ۲۵۰ میلیون حادثه ناشی از کار و ۱۶۰ میلیون بیماری شغلی در جهان روی می دهد». در کشورهای در حال توسعه از جمله ایران، کارگران و زحمتکشان زیادی وجود دارند که دائماً با خطرات شغلی دست به گریبانند و حکومت اسلامی ایران تحت عناوین گوناگون به سالم سازی و گسترش ایمنی محیط کار، توجه لازم نمی کند.

کشورهای در حال رشد و توسعه با گسترش صنعت و تکنولوژی می بایست مراقبت های تخصصی در زمینه ایمنی و بهداشت حرفه ای را گسترش دهند. زیرا تامین شرایط کار ایمن برای همه مزدبگیران لازم و ضروری است. کارگران در این عرصه تنها با اتحاد و همبستگی میان خود است که می توانند برای جلوگیری از حوادث و خطراتی که ناشی از محیط کار می شود به مقابله با کارفرمایان، وزارت کار و امور اجتماعی و بگر ارگان هایی که در این عرصه سیاست تعیین می کنند، بپردازند. در واقع سالم سازی محیط های کاری از لحاظ ایمنی، حفاظت و بهداشت، نقش کلیدی در زندگی کارگران و مزدبگیران دارد و این از خواست های اساسی و اصلی آن ها می باشد.

جعفر سوبادی

درآمد ایران از صنعت توریست، تنها یک درصد است!

ایران از جنبه دارا بودن جاذبه های جهانگردی در رتبه ده کشور اول جهان قرار دارد. وضعیت تاریخی، جغرافیایی، فرهنگی و... از دلایل اصلی جذب توریست به کشورمان است. و اگر سیاست های درستی در این عرصه اتخاذ شود، صنعت توریست می تواند یکی از منابع درآمد ارزی برای کشورمان تلقی شود. با گسترده گی درآمد ارزی امکان ایجاد اشتغال برای خیل عظیم بیکاران و نیز توسعه صنایع دستی و محلی، امکان پذیر می شود. کشورهای همچون ترکیه، هند، مراکش، تونس، مصر... یکی از درآمدهای اصلی کشورمان از طریق صنعت گردشگری ایجاد می شود و همواره دولت های این کشورها با ترخیص منابع مالی به اشکال گوناگون در این عرصه سرمایه گذاری می کنند تا بلکه بدین طریق بتوانند هر چه بیشتر درآمدهای ارزی خود را گسترش دهند. این دولت ها با ایجاد امنیت، امکانات وسیع رفاهی، گسترش و نوسازی هتل ها و نیز مراقبت از اماکن توریستی و دهها سیاست دیگر برای جذب توریست، سرمایه گذاری می کنند و بدین ترتیب منابع ارزی خود را روز به روز افزایش می دهند.

اما در جمهوری اسلامی ایران، وضعیت به گونه دیگری است. مطابق برآوردهای موجود در نشریات ایران در ۹ ماهه اخیر حدوداً یک میلیون و سی هزار توریست وارد ایران شده اند

که از این تعداد در حدود ۲۵۵ هزار نفر از مرز هوایی و بقیه از مرزهای زمینی و آبی وارد کشور شده اند. البته سیاست جذب توریست در ایران در سال های اخیر تا حدودی افزایش داشته است، ولی همواره مسوانی در راه توسعه جهانگردی در ایران وجود داشته است، و دارد. در این عرصه می توانیم به عنوان مثال از پوشش اجباری برای زنان توریست، امکانات ناکافی رفاهی، حمل و نقل، کنترل شدید امنیتی، و ایجاد نامنی که توسط گروه های فشار و حزب الهای ها صورت می گیرد و دهها مشکل دیگر را... می توان متذکر شد.

همه این عوامل باعث این شده که درآمد ارزی ایران از جذب توریست تنها یک درصد باشد. چنانچه صنعت جهانگردی در ایران به گونه ای آزاد و فعال صورت گیرد، با ورود هر دو جهانگرد به ایران امکان ایجاد اشتغال برای یک نفر فراهم می شود. در تمام کشورهای در حال توسعه صنعت جهانگردی بسیار فعال و توسعه یافته است زیرا گسترش این صنعت ارتباط نزدیکی به صورت مستقیم و غیرمستقیم با ایجاد اشتغال برای کشور دارد. حکومت اسلامی ایران به دلیل موانع و مشکلاتی که همواره جلوی رشد و توسعه صنعت جهانگردی داشته تاکنون باعث ناکارآمدی در این عرصه شده است.

علیه سرکوب گسترده و خشن دانشجویان، روزنامه نگاران و آزادی خواهان متحداً پناخیزیم!

ایرانیان آزادیخواه و دمکرات!

اعتراضات دانشجویان و مردم علیه حاکمیت قهقرا و مقاومت آن ها در مقابل سرکوب، نشان از شکل گیری جنبش اعتراضی در سطح جامعه برای پایان بخشیدن به استبداد دینی دارد. در شرایط کنونی دانشجویان و بخش هایی از جوانان، روزنامه نگاران و کارگران به اشکال مختلف برای تحقیر خواست هایشان به حرکت درآمده اند.

گردانندگان رژیم حاکم برای فرونشاندن حرکات اعتراضی به سرکوب خشن و گسترده روی آورده اند. آنها به دستگیری وسیع و بی سابقه دانشجویان، جوانان و روزنامه نگاران برآمده اند. زندان های رژیم از نیروهای آزادیخواه پر شده است. سرکوب گران برای اعتراف گرفتن و پرونده سازی، زندانیان را تحت فشار و شکنجه قرار می دهند. آن ها قصد دارند برنامه هویت جدیدی را به نمایش بگذارند، رژیم را برای یورش مجدد به نیروهای آزادیخواه و انحلال تشکلهای دانشجویی فراهم سازند.

۲۵ سال حاکمیت ولایت فقیه در کشور ما، تمام ارکان جامعه، اقتصاد و فرهنگ کشور را از هم گسیخته و هزاران گره کور برای جامعه ما آفریده و راه مشارکت فعال اکثریت مردم در حیات سیاسی کشور را سد نموده است. در حال حاضر نارضایتی عمومی از وضعیت ناخنجار بحرانی جامعه به ابعاد وسیع و دهشتناکی رسیده است. اعتراضات مردم در حکومت استبدادی و اسلامی ایران به دلیل انباشته شدن حجم خواسته هایی است که بدون پاسخ مانده است. در حکومت استبدادی ولایت فقیه، مردم به هیچ وجهی امکان طرح مطالبات دموکراتیک خود را از طریق اجتماعات قانونی و مسالمت آمیز ندارند. حاکمیت اسلامی ایران همواره به شکل کاملاً اشرافی از طریق گروه های فشار، انصار حزب الله، لباس شخصی ها و دیگر ارگان های امنیتی ریز و درشت خود، مانع اجتماعات اعتراضی و مسالمت آمیز مردم شده است. حکومت جمهوری اسلامی برای سرکوب جنبش دموکراتیک، آزادی خواهانه و مسالمت آمیز دانشجویان و دیگر اقشار مردم به تهاجم وسیعی روی آورده است. لجام گسیختگی سرکوب به حدی است که حتی دامنگیر خبرنگارانی که از کشورهای خارج برای تهیه گزارش و خبر با اجازه قانونی دولت، به ایران آمده اند را نیز شامل می شود. در حال حاضر دستگیری، آزار و اذیت، شکنجه و محدودیت های دیگر، برعلیه خبرنگارانی که مبادرت به تهیه گزارش و خبر آزاد و مستقل می کنند، گسترش یافته است. در این خصوص قتل وحشیانه زنده یاد خانم دکتر زهراکاظمی خبرنگار کانادایی ایرانی الاصل که مدتی قبل با اجازه قانونی دولت جمهوری اسلامی ایران شد و بدین طریق بار دیگر افکار عمومی در سطح جهان مشاهده کردند که چگونه در ایران به صورت خشن و ددمنشانه با انسان های آزاد، دمکرات و نیز معترضین به حکومت کنونی برخورد صورت می گیرد.

ایرانیان آزادیخواه و دمکرات!

طبق اخبار واصله از ارگان های خبری دانشجویان در ایران، دستگیری، شکنجه و آزار و اذیت وسیع و وحشتناک دانشجویانی که در راه آزادی و دموکراسی و جمهوری مبارزه می کنند به حدی پیش رفته که تقریباً می توان گفت که امروز اکثریت رهبران تشکلهای دانشجویی و بخصوص اعضا و رهبران اصلی دفتر تحکیم وحدت همگی در زندان های رسمی و غیررسمی حکومت به بند کشیده شده اند و اقتدارگرایان طرفدار ولایت فقیه بدین طریق سعی دارند هرچه بیشتر ترور و وحشت را در جامعه و بویژه در میان دانشجویان و جوانان گسترش دهند. طبق گزارشات مختلف سایت خبری دانشجویان دانشگاه امیرکبیر، قریب ۳۰ تن از اعضای فعال و رهبری بازداشت شده دفتر تحکیم وحدت و انجمن های اسلامی که در حوادث اخیر دستگیر شده اند تحت شکنجه های قرون وسطایی همچون ضرب و شتم، ریختن آب داغ در گوش آنان برای بیدار نگه داشتن، تهدید به تجاوز و شکنجه جنسی، قرار دادن در ارتفاع چند متری از سطح زمین با خطر سقوط، توهین و تحقیر کلامی، محروم کردن از نوشیدن آب و خوراندن غذای با کیفیت غیرقابل تحمل، جلوگیری از استفاده از دستشویی و... قرار دارند. شدت بازجویی ها به شکلی است که بعضی از دانشجویان دستگیر شده دچار حمله های عصبی شده اند و برخی به ناراحتی های جسمی مبتلا گشته اند. صدای ناله دانشجویان شکنجه شده طبق گزارشات این ارگان خبری متناوباً در راهروهای زندان اوین شنیده می شود. جهت کلی تمام این فشارها و آزار و اذیت های روحی و جسمی به نحو است که دانشجویان و دیگر جوانان دستگیر شده، اعتراف به انجام کارهای نکرده همچون «اعتشاش گز» و «عامل و وابسته به خارج»، در مصاحبه های فرمایشی تلویزیونی کرده اند که این اعترافات اجباری همراه با شکنجه روحی و جسمی بوسیله اقتدارگرایان برای سرکوب هر چه بیشتر آن ها، دیکته شده است.

جمعیت دفاع از جنبه جمهوری و دموکراسی در ایران - بلژیک بدین وسیله با محکوم کردن شکنجه های قرون وسطایی برعلیه دانشجویان و دیگر آزادیخواهان کشور و نیز قتل وحشیانه و غیرانسانی خانم دکتر زهراکاظمی، همه احزاب، سازمان ها، شخصیت های منفرد و تشکلهای دموکراتیک جمهوریخواه، دمکرات و آزادیخواه ایرانی را دعوت می کند هر چه فعال تر با اقدامات اعتراضی و مشترک که دفاع از جان و شرف زندانیان عقیدتی و سیاسی در ایران بپردازند و در این مبارزه همراه و همدم این آزادیخواهان دمکرات باشند. دانشجویان و جوانان دستگیر شده به همبستگی ما نیاز دارند، به یاری آن ها بشویم!

جمعیت دفاع از جنبه جمهوری و دموکراسی در ایران - بلژیک
ژوئیه ۲۰۰۳

شبهه اول دادگاه انقلاب معرفی کرد. قاضی خلی خندرو بود و می گفت: «ما باید با هم بحث کنیم». کمی بحث کردیم. بعد در سه چهار سؤال، همان سه اتهام «تبلیغ علیه نظام»، «مصحاح با رادیوهای خارجی» و «حمله با چاقو به پلیس» مرا مطرح کرد.

همان روز به ملاقات مادر، همسر و دخترم در حیاط اداره گذرنامه می بردند، همه کسانی را که مرا زده بودند، در حال عبور و مرور در آنجا بودند را دیدم. فکر نمی کردم، همه آنها بی که مرا زده اند، کادر این اداره باشند. اما بودند. وای بحال من! من از مادرم خواسته بودم تا از رادیو بگویند، چنان من در خطر است و مصرانه می خواهم مرا به زندان تبریز منتقل کنند. این گستاخی من، قوز پلاکی قوز شده بود.

تنها شیوه پلیس برای مدرک سازی «اعتراف»، یا اقرار منته است و پلیس از اسناد دیگر، کمتر استفاده می کند. برای ادا کردن منتهم به بازکردن زبانش و اقرار، تنها یک راه و آن هم، «زبان زور»، کافی است. من در زندان داستانهای جوانانی را که با چندین روش شکنجه شده و دهان به اقرار «ناکرده» را شنیدم که مو بر تن آدم سیخ می شود. بخصوص در اداره آگاهی پلیس، روشهای قرون وسطایی و حتی پیشرفته و غیر انسانی تر از آنها، رواج دارد. «جوجه کیاب»، «به پا ۲۴ ساعت»، «سواری بر محور لاستیک اتومبیل»، «آویزان کردن برعکس»، «آویزان کردن صلیبی»، «خایه آویز»، «جک اتومبیل در میان پایها و هم بسته» و ... را می توان نام برد. کتک زدن با کابل یا با تسمه پروانه اتومبیل، فلک کردن و ... از روشهای بسیار ساده اقرارگیری است.

قرب همان روز، از زندان به خانه تلفن کردم. آنها گفتند که شبیه مرا با وثیقه آزاد خواهند کرد. وثیقه ای که قاضی برای من اشاره کرده بود، حدوداً ۳۰۰ میلیون تومان بود. من مخالفت کردم. شبیه رسید و چشمم به در ماند. بارها ساعت را از نگاهانها پرسیدم. چون ساعت را من اداره اطلاعات خراب کرده بودند. البته از من امضاء گرفتند که سالم است. سرم درد نمی کرد که به چند سؤال دیگر و اضافی غیر مربوط، پاسخ دهم. امضاء کرده، انگشت زدم. شب هنگام، نامم جزو «بدرقه ها» به پیش قاضی، در لیست بود. مثل روزهای دیگر، آن شب هم خوابم نبرد. شبهای دیگر، چند ساعتی می خوابیدم اما آن شب یک دقیقه هم نخوابیدم.

در پایان به استحضار می رسانم: سرهنگ روستایی مرا تهدید کرده است. من از هم اکنون و پیشاپیش به حضور شما شکایتی را تقدیم می کنم و اعلام می دارم: اگر من در خیابان یا هر جایی تصادف بکنم یا اعضای خانواده ام تصادف بکنند، اگر کسی، یکی از ما را بزند، گولهای به سمت ما شلیک شود، از کوهی یا صخره ای سقوط بکنیم یا چاقویی به ما بخورد و ... هر اتفاقی بیفتد، عامل آن (اعمالان) همکاران و مزدوران سرهنگ روستایی و ایسمان نژاد هستند و آنها باید محاکمه شوند. آیا در این کشور هم مثل کانادا، مردان و زنان و دولتمردانی پیدا می شوند که از حقوق انسانی ما دفاع کنند یا این که باید آرزو بکنیم، ای کاش تبعه کانادا یا هر کشور دیگری بودیم!

با تقدم احترام و ادب انصافعلی هدایت روزنامه نگار مستقل و آزاد از تبریز

نامه افشاگرانه انصافعلی هدایت روزنامه نگار مستقل به محمد خاتمی

ادامه از صفحه ۵

لشکر ۳۱ عاشورا باشد (او را در لشکر دیده بودم) به همراه یک نفر دیگر از روی نیمکت بلند کرده و در حالیکه هم خودشان می زدند و هم بقیه از پشت می زدند، مرا به داخل اتاقک پلیس راهمایی بردند. وقتی من جمله آنها را شنیدم که برای نجات من، مرا به آنجا می برند، چند خوشحال شدم. اما وقتی به داخل اتاقک رسیدم، آنها و یکی دو نفری که بعد به اتاقک آمدند، تا آنجا که خسته شدند، مرا زدند. بعد از مدتی، به هم گفتند: به دستهای این دستبند زبید. دستپاشی را بالاتر بگیر تا همه ببینند و او را به کلاتری ببرید. دستپاش را بالا بگیرد تا او را نکشند! دستپاش، برای اولین بار، حلقه های استیلی دستبند را به دور خود دیدند. در حالی که بر سر و صورتم می زدند و خون از لبها، دندانها و دماغم به روی لباسهای می ریخت و هر کس از راه می رسید، از پشت لگدی حواله لای پاهایم می کرد، مرا از دکه پلیس بیرون آوردند. آنها از پیاده بردن من پشیمان شدند. جلو یک اتومبیل سواری عبوری را گرفتند و به نفری در صندلی عقب نشستم. در اتومبیل علاوه بر راننده، یک جوان هم بود. راننده پرسید: این بدبخت چه کرده؟ مرد پاسدار پاسخ داد: این مادر قحبه، خبرنگار رادیو بی بی سی، رادیو آمریکا و رادیو فردا است. او خبرهای ایران را به مریم رجوی قحبه می دهد. این جاسوس است. به ایران خیانت می کند، ... راننده تا کسی ساکت شد. آنها وقتی مرا از اتومبیل پیاده می کردند، به هم گفتند، همان طور که وقتی از اتاقک پلیس بیرون می آوردند گفتند، سرش را بپوشان! از این بوم عکس و فیلم می گیرند ... ابرویمان را می برند! مرا به داخل ساختمان کلاتری و انتهای راهرو طبقه همکف بردند. در آنجا و در کنار دو جوانی که به دیوار تکیه داده بودند، به دیوار تکیه دادند. نمی دانم چند دقیقه گذشت که سرهنگ روستا و معاون مخدر؟ (من پس از آزادی وی را در اداره اطلاعات نیروی انتظامی دیدم، هم وارد کلاتری شده، یک راست به سراغ من آمدند. نمی دانم چند دقیقه اما برای من به اندازه طول تاریخ حیات بشر طول کشید، آنها در این مدت مرا زدند. هر چهار نفری ولی به نوبت. در هر نوبت حداقل ۴ - ۵ ضربه.

یک لحظه خایه هایم، شکم، سر و صورت من فرست استراحت نمی یافت. ناگهان یک پاسدار به سراغ آمد و انگار که می خواهد با مشت خود کیسه بوکس ۸۰ کیلوگرمی را از زمین به هوا پرت کند، مشت به میان قفسه سینه و روی قلب من زد. نفسم برید. تا آن لحظه و حتی تا وقتی به اداره اطلاعات نیروی انتظامی منتقل شدم، چنان ضرباتی را نچشیده بودم. نفسم بند آمد. اشک در چشمانم جمع شد. به دنبال هر ضربه مشت، خودش را به حدی عقب می کشید که مشت او از مسافت طولانی تر، با ضربه و سرعت بیشتر، به من بخورد. در میان ضربه های مشت او، در حالی که بریده بریده نفسم بالا می آمد و انگار یک دانش آموز کلمات را بخش می کند، نجواکنان گفتم: محمدی! با محمدی تماس بگیر! گفت: محمدی کدام خری است ... یادآوری می کنم، آنها وقتی می خواستند مرا از اتاقک پلیس راهمایی در جلو دانشگاه به

در سالگشت فاجعه هلی

روزهای نخست مردادماه ۶۷، خبر حمله «فرورغ جاویدان» در بند پخش شده بود. همه بهت زده بودند. همه چشم بر صفحه تلویزیون دوخته بودند تا از آخرین اخبار و وقایع مطلع شوند. هر کس چیزی می گفت، بچه‌های مجاهد به نحو محسوسی به تکاپو بودند.

بعضی از آنها می گفتند که مجاهدین تا یک هفته دیگر در تهران خواهند بود. می گفتند قرار است در میدان آزادی راهپیمایی کنند و مانور بدهند. می گفتند که نیروهایشان در همه جا آماده عمل شده‌اند. گفته‌ها برای خیلی‌ها قابل قبول مسنطی نبود. زندانیان چپ و وابسته به جریان‌های دیگر با این خبرها محتاطانه برخورد می کردند. همه منتظر بودند.

انتظار زیاد طول نکشید. فردای آغاز حمله، تصاویر دهشت‌انگیز صحنه‌های جنگ و ساز و برگ نظامی مجاهدین که به مشت‌های آهن‌پاره در میان‌های غرب کشور پراکنده بودند، از تلویزیون پخش شد. اوضاع و احوال در چند لحظه تغییر کرد همچنان و اضطراب همه را فراگرفت. صحت یکی از رفقا که سنی داشت و سال‌های زیادی را در زندان گذرانده بود، دهان به دهان گشت، رژیم از این قضیه به سادگی نخواهد گذشت. بهانه به دستشان افتاده است. منتظر بایستید که «پلای آسمانی» نازل خواهد شد.

جلادان آماده کشتار می‌شوند

روز ۶ مرداد ماه ۶۷، ساعت ۱۰ صبح، یکی از بچه‌ها را که مدت‌ها بود حکمش تمام شده و «ملی‌کشی» می‌کرد صدا کردند که وسایلش را جمع کند و آماده رفتن شود. تعدادی از رفقا تا در بند او را همراهی کردیم. دو ساعت بعد خبر آوردند که تعداد زیادی نیز ضد گلوله وارد حیاط زندان شده‌اند. گویی کسانی این را از درز پنجره‌های بند دیده بودند و بعد رگبار خبرهای نگران‌کننده پاسدارها هواخوری را تعطیل کرده‌اند... ملاقات کلیه بندها تا اطلاع ثانوی قطع شده... بچه‌هایی را که برای ملاقات فته بودند، بدون این که ملاقات بدهند به بند بازگردانده‌اند... همان روز پاسدارها آمدند و تلویزیون را با خود بردند. سهمیه روزنامه بند هم نیامد. بر لب همه یک پرسش بود: چه شده است؟

باز خبر آمد که از بندهای دیگر «مورس» ده‌اند. در همه بندها وضع مشابه است. این‌طور که معلوم است، هیئتی از طرف رژیم در زندان است و اسدالله لاجوردی هم در بین آن‌ها دیده شده است. خبر حضور لاجوردی در زندان، سو را بر تن همه سیخ کرد. بخصوص کسانی که از نزدیک با این جانی آشنا بود و به قول معروف «دوره لاجوردی» را از سر گذرانده بودند می‌دانستند.

صبح روز بعد آغاز فاجعه بود. ساعت ۸ صبح در بند باز شد و پاسدار بند لیست بلندی از اسامی را خواند. کسانی را که نامشان در لیست بود، چشم‌بند زدند و به زیر هشت بردند. هیچ کس نمی‌دانست قضیه چیست. بعضی‌ها می‌گفتند که جابجایی‌هایی از نوع معمول است. (در زندان مرسوم بود که هر چند وقت یک بار بند ندهان را عوض می‌کردند و آن‌ها را بر اساس نوع اتهام و وضعی که در قبال سازمانشان داشتند، طبقه‌بندی می‌کردند). اما این وضعیت نوسنیانه‌ترین نظر بود. بعضی‌ها می‌گفتند که بین یک تلاش در جهت ایجاد یک مرجع حشد در زندان است و عواقب خطرناکی می‌خواهد داشت. اما عده‌ای هم می‌گفتند که رژیم در صدد تسویه حساب است و حضور لاجوردی در هیئت مذکور هم در همین رابطه است. اما همه این‌ها هنوز حدس و گمان بود و هیچ کس خبر رستی از اوضاع نداشت.

غروب عده‌ای از بچه‌ها را به بند برگرداندند. آن‌ها را از صبح در راهروهای سالن اصلی زندان زیر چشم‌بند نگاه داشته بودند. آن‌ها غذا خورده بودند. خسته بودند و می‌گفتند آن‌ها را به برگشتاند بازپرسی برده و بعد به انفرادی منتقل کرده‌اند. از این که در بازپرسی چه عیدی سؤال شده، هیچ کس اطلاعی نداشت. بعد تا فردا نوبت انفرادی می‌شد که امروز به آنها نوبت نرسیده و به همین دلیل به بند زنگشته بودند. هوا که تاریک شد، «مورس» در بند و رد و بدل کردن خبرها شروع شد. از همه بدها خبر می‌آمد که وضع مشابهی بوده است. در میان خبرها این خبر هم بود که بازپرسی از سوی یک هیئت ویژه است که از سوی خمینی برای رسیدگی به وضعیت زندان‌ها و تجدید حاکمیت زندانیان مأمور شده است. در میان خبرهایی که از طریق «مورس» می‌آمد. این هیئت رئیس حفاظت زندان هم گویا خطاب به یک زندانی بوده که: اینجا آخر خطه، یا رومی بوم یا زنگی زنگ.

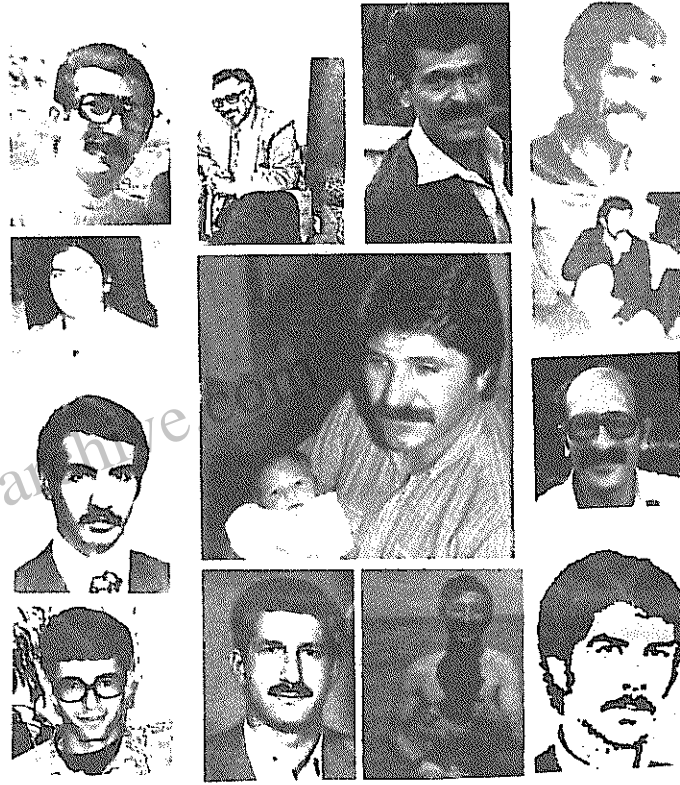
فاجعه آشکار می‌شود. حدود نیمه شب بود که از یکی از بندهای مجاور، که بند انفرادی بود، صدای فریاد و ضجه برخاست. صغیر کابل همراه با صدای دشنام و فریاد پاسدارها و داد و فریاد زندانیان. صدای فریاد «حاجی بسه، حاجی بسه» و «آخ، خدا مردم». شکنجه و فریاد تا نزدیکی صبح ادامه داشت.

نزدیکی‌های ساعت ۸ صبح در بند باز شد و لیست بزرگی از اسامی خوانده شد. نام کسانی که دیروز برگشته بودند و مقدار زیادی از افراد جدید در لیست بود. نام من نیز چشم‌بند زدیم و از بند خارج شدیم. از همه بندها صف زندانیان با چشم‌های بسته به طرف راهروی اصلی زندان در حرکت بود. ما را رو به دیوار کردند. انتظار شروع شد. ساعت‌ها پشت سر هم طی می‌شد و جز سکوت در راهرو، هیچ نبود. بچه‌ها را یکی یکی صدا زدند و به داخل اتاق می‌بردند. آن

خورد. این وضعیت دو روز را ادامه پیدا کرد. اما تحمل ضربات شلاق با پاهای ورم‌کرده دیگر ممکن نبود. عده‌ای اعلام کردند که نماز می‌خوانند. یک پاسدار آمد و امام جماعت شد. بچه‌ها را وادار کردند پشت سر او بایستند و نماز بخوانند. پاسدارها می‌گفتند می‌دانیم که به جای خواندن نماز توی دلتان به ما فحش می‌دهید، ولی دستور امام واجب‌الاجرا است: یا نماز یا شلاق!

هر روز افراد جدیدی می‌رفتند و باز نمی‌گشتند. زندان بوی مرگ می‌داد. به مرور اطلاعات کامل‌تر شد: در حسینیه زندان حدود ۲۰ چوبه دار برپا کرده بودند. وقتی که از دحام زیاد می‌شد، حتی از کارگاه فنی زندان هم به عنوان مسلخ استفاده می‌کردند. حتی شنیدیم که به دلیل کمبود چوبه‌های دار، پاسداران طناب را به دور گردن زندانیان پیچیده و آنقدر از دو طرف کشیده‌اند که منجر به خفگی شده است.

اندوه جانکاه همیشگی



روز نوبت من نرسید. اخبار تازه‌ای از کم و کیف قضیه می‌رسید. در بین هیئت بازپرسی، تعدادی از افراد سرشناس رژیم نیز بودند. از زندانیان بسته به نوع اتهامشان چند سؤال می‌کردند. از زندانیان مجاهد می‌پرسیدند که سازمانشان را قبول دارند یا نه؟ آیا حاضرند مصاحبه کنند و مجاهدین را محکوم کنند یا نه؟ از زندانیان چپ سؤال می‌کردند که آیا هنوز به عقایدشان پای‌بندند یا نه؟ از کسانی که می‌گفتند نه می‌پرسیدند: آیا حاضر به نماز خواندن هستند یا نه؟ بر طبق جوابی که به سؤال‌ها داده می‌شد، زندانی را به بند باز می‌گرداندند یا به انفرادی می‌فرستادند. زندانیان چپ که می‌گفتند از موضعشان کوتاه آمده‌اند ولی نماز نمی‌خوانند به «تعزیر» محکوم می‌شدند. برای هر وعده نماز ۱۰ ضربه شلاق و روزانه ۵۰ ضربه شلاق «جیره» آنها بود. تا زمانی که حاضر به نماز خواندن شوند. هنوز نمی‌دانستیم که آنها که به همه پرسش‌ها نه گفته‌اند یا چه سرنوشتی مواجه شده‌اند.

گروه گروه در حسینیه زندان به دار می‌کشند

اخبار دهشتناک از بندهای دیگر رسید. تعداد زیادی از بچه‌ها اعدام شده‌اند. کسانی که حاضر به محکوم کردن حزب و سازمانشان نشده و بر عقایدشان پافشاری کرده بودند، را مستقیماً به حسینیه زندان منتقل کرده‌اند. یک گروه از پاسداران مأمور اجرای حکم بودند. همه را به وسیله طناب به دار کشیده‌اند. رئیس حفاظت زندان گفته بوده که آن روز شخصاً ۱۵ نفر را به دار کشیده است. فضای وحشتناکی در بند حاکم بود. چه می‌توان کرد؟ بعضی‌ها می‌گفتند نباید بهانه به دست جلادان داد. باید کوتاه آمد و زنده ماند. اما بعضی دیگر مصمم بودند تا آخر خط بروند. شجاعت و دلیری این پاک‌مردان و شیرزنان برای من باورنکردنی بود. اما من راه دیگری را انتخاب کردم. روز بعد که به بیدارگاه رفتم، نمی‌خواستم بسیرم و نمی‌خواستم بدون مقاومت تسلیم شوم. قبول نکردم نماز بخوانم. به اتاق «تعزیر» با شکنجه رفتم و جیره‌ام را

ماشین‌های حمل کوبش برای حمل اجساد غروب یکی از روزها بود که خبر شدیم از حمام بند می‌شود چیزهایی دید. بچه‌ها میله‌های حمام را طوری خم کرده بودند که می‌شد بخشی از حیاط و درب محوطه داخلی را دید. کامیون‌های بزرگی در حیاط ایستاده بودند. پاسدارها در اطراف کامیون‌ها به این سو و آنسو

می‌کردند و در جریان «دادگاه ویژه» کوتاه آمده بودند. فشار می‌آوردند که اگر مصاحبه نکنید، اعدامتان می‌کنیم. نمایش هر روز این بود که زندانیان سیاسی را پای مصاحبه این افراد بکشاند. اواخر آبان ماه، ملاقات‌ها مجدداً برقرار شد. در یک طرف هیجان و شور و شوق خانواده‌هایی بود که بعد از سادها اضطراب، فرزندان‌شان را می‌دیدند و در طرف دیگر درد و اندوه آن‌هایی که با خبر اعدام عزیزانشان روبرو می‌شدند. این بار صحنه‌های تکان‌دهنده به جلوی درب زندان منتقل شده بود. به هیچ کس اصلاح دقیقی از محل دقن زندانی‌اش داده نمی‌شد. اصلاً محل دفن وجود نداشت. همه این عزیزان در گورهای جمعی مدفون شده بودند. خیلی از خانواده‌ها تا امروز هم از محل دفن عزیزانشان مطلع نیستند. به خیلی از خانواده‌ها خبر اعدام بستگان‌شان را ندادند و گفتند ممنوع‌الملاقات هستند و به بعضی از خانواده‌ها فقط یک بسته کوچک یا ساک تحویل دادند. آخرین یادگارهای عزیزانشان.

بعد از آن که رژیم ما را آزاد کرد، بارها از نزدیکی محل دفن این عزیزان عبور کردم. هر بار قلبم یارای تپیدن و پایم یارای رفتن را از دست داد. آنجا، تکه زمینی بود، مدفن عده‌ای از بهترین فرزندان مرز و بومسان. عزیزانی که در روزهای سیاه تابستان ۶۷ مظلومانه به دار کشیده شدند. باشد که روزی مسئولین این جنایت تاریخی در مقابل دادگاه ملت قرار گیرند.

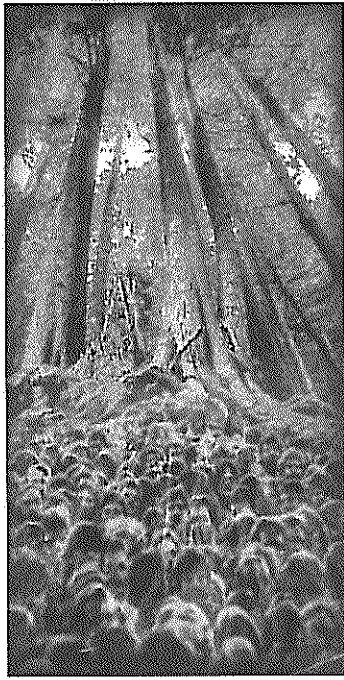
می‌دیدند. بعضی‌ها جلوی صورتشان دستمال بسته بودند. بعد از مدتی درب داخلی زندان باز شد و کامیون‌ها محوطه را ترک کردند. ما بیش از این چیزی ندیدیم. اما بعداً مطلع شدیم که این کامیون‌ها، ماشین‌های سردخانه‌دار بودند و از آنها جهت حمل انبوه جنازه‌های اعدام‌شدگان استفاده می‌کردند. دستمال‌هایی که پاسدارها جلوی بینی‌شان بسته بودند، برای آن بوده که از بوی شدید تعفن در امان باشند. یکی از دادیارهای دادستانی گفته بود: جنازه‌ها را با ماشین حمل گوشت برند و در سینه قبرستان زیر خاک کردند. هم او گفته بود که جنازه‌ها را در قبرهای دسته جمعی دفن کرده‌اند. به قول خودش: همه رو ریختن توی یک گودال، بعد هم با لودر خاک ریختن روشون.

بعضی از اعدام‌شدگان به هنگام دفن هنوز زنده بوده‌اند. موقع به دار کشیدن، فرد ابتدا به علت پارگی نخاع فلج می‌شود و مرحله بعدی خفگی و مرگ است. اما به علت عجله‌ای که پاسدارها برای اعدام داشته‌اند، خیلی‌ها را قبل از خفگی کامل از دار پایین کشیده‌اند. یکی از پاسدارها گفته بود که وقتی جنازه‌ها را توی کامیون می‌ریخته‌اند بعضی‌ها هنوز ناله می‌کردند و آنها را به همین صورت زنده به گور کرده‌اند. اواخر آبان ماه، پایان کشتارهای دسته جمعی بود. عده‌ای هم بعد از این تاریخ اعدام شدند که استثنا بود. موج اعدام‌ها که فرو خوابید، نوبت تحقیر آنها که زنده مانده بودند، فرا رسید. به کسانی که قبلاً از مواضعشان دفاع

زمزمه مستانه نیمه شب

تهران، خاوران، برسد به گوش «رحیم»، او برای «سپیدا» و دوستانش بخواند

خسرو باقرپور



خدا را!
راز حیات آن مردگان زنده چیست
که شیر از پستان دریا نوشیدند
و پرده‌ی بی‌انتباهی روز را
از طلوع سپید آبی
تا غروب شکوهمند نارنج
با گل‌میخ روشن هزاران ستاره
بر سقف بلند فلک کوبیدند
پایان کار نیز
شایاش همت والاشان
دست در گردن قلعه‌ها
عکس یادگاری باکوه گرفتند.

رود صبور و دنیا دیده را
هوای سفر از سر رفت
به نظاره ایستادشان
به هنگامه‌ای که
خروش فروتن اینان را
گاه برون کشیدن خورشید
از مغاک شب می‌شنید.

زمان آزمون چو در رسید
پاستخی با شکوه
مرگ را برایشان خجسته میلادی کرد
که شب را بر گستره بسط زمینشان
از باختر تا خاوران آن
دیگر فرصت بساطی هرگز نیست.

اما بی هیچ پرسشی
فانش ممات هنگ‌کوران را
خود می‌دانم
شنب‌زدگانی
که می‌کاوند در روز تموز
با فانوسی در دستان
بیابان دور را
و خورشید می‌جویند
پاستخشان نیز
به هر دیوت سفله‌ای، «آری» است.

انتشار دو کتاب از خسرو باقرپور

به تازگی دو عنوان کتاب از خسرو باقرپور توسط نشر بیستون در آلمان منتشر شده است. یکی از این دو کتاب عنوان «حکایت با صبا» را بر پیشانی دارد. این کتاب دارای دو بخش است. در بخش نخست مقالاتی درج شده‌اند که به ادبیات و فرهنگ معاصر می‌پردازند. در این بخش نویسنده گوشه‌هایی از زندگی و آثار چند شخصیت ادبی و فرهنگی معاصر را می‌کاود. در بخش دوم کتاب، نویسنده نظرگاه‌های خود را در گستره سیاست با ارائه چند جستار پی می‌گیرد. این کتاب ۱۴۰ صفحه دارد و به بهای ۱۰ یورو عرضه شده است. کتاب دیگر خسرو باقرپور مجموعه‌ای از اشعار اوست که با عنوان «رنگین کمان در زمهریر» انتشار یافته است.

اشعاری که در این کتاب آمده‌اند، تصاویر جهان شعری این شاعر تبعیدی‌اند. این کتاب در برگیرنده ۲۱ سروده و ۲ ترجمه شعر از زبان‌های آلمانی و کردی است. «رنگین کمان در زمهریر» به بهای ۸ یورو و در ۶۷ صفحه منتشر شده است. علاقه‌مندان می‌توانند برای دریافت کتاب‌ها و توسط آدرس زیرین با نویسنده تماس بگیرند: khosrobagherpour@hotmail.com هزینه ارسال کتاب‌ها در قیمت آن‌ها محاسبه شده است.

حرکت جوانان ایران

علی اکبر

آمار قربانیان انقلاب

عمادالدین باقی

تعداد قربانیان انقلاب در سال های ۴۲ تا ۵۷ بالغ بر ۳۱۶۴ تن می گردد. از این تعداد ۲۷۸۱ نفر شهدای انقلاب در سال ۵۷ - ۱۳۵۶ در تمام کشور است در فاصله سال های میان حماسه سیاهکل در بهمن ۱۳۴۹ تا مهرماه ۱۳۵۶ که راهپیمایی های خیابانی آغاز شد ۳۴۱

جریک و اعضای مسلح گروه های سیاسی جان خود را از دست دادند

به تازگی دو جلد کتاب با عناوین «پرسی انقلاب ایران» و «تولد یک انقلاب» از سوی عمادالدین باقی روانه بازار شده است. کتاب اول به مطالعه تاریخی پیرامون انقلاب اسلامی و کتاب دوم به مطالعه جامعه‌شناختی آن پرداخته است.

بررسی انقلاب ایران اولین بار در سال ۱۳۷۰ به چاپ رسید و چاپ دوم آن با ویرایش و افزودنی هایی عرضه شده است. یکی از بحث های تازه آن گفتاری است در باره آمار قربانیان انقلاب اسلامی که می تواند توجه و وسواس بیشتری را نسبت به اخبار و وقایع جاری برانگیزد و می آموزد که نه بر اساس شایعه که باید مستند و سنجیده سخن گفت. معمولاً پس از انقلابات، آمار و ارقام اغراق آمیزی در باره کشته شدگان اعلام می شود.

در دوره جنبش، شایعه و نیز بزرگنمایی در آمار خشونت، قتل و سرکوب بخشی از مبارزه در برابر دستگامی است که مسجیز به انواع وسایل و ابزار جنگ روانی و سرکوب می باشد ولی پس از پیروزی جنبش انقلابی، مشکل دستیابی به اطلاعات کامل و دقیق درباره قربانیان همچنان وجود دارد و موجب آرایه آمار نادرست می شود. در ایران به دلیل اینکه از آغاز پیروزی انقلاب، بنیاد شهید از نخستین نهادهایی بود که تاسیس شد و وظیفه آن شناسایی و تحت حمایت قراردادن بازماندگان شهیدا و آسیب دیدگان و معلولان انقلاب بود و این نهاد گستره کشوری داشت شاید بتوان گفت انقلاب ایران در مقایسه با سایر انقلابات در شناسایی دقیق تر و ضبط اطلاعات مربوط به قربانیان ممتاز بوده است. از آنجا که امام خمینی در یکی از سخنرانی های خویش قیام پانزده خرداد سال ۴۲ را میدا انقلاب اسلامی قلمداد کرد، بنیاد شهید آمار نسبتاً جامع و کاملی از قربانیان انقلاب از سال ۱۳۴۲ (۱۹۶۱ م) تا پس از بنیاد شهید عراق علیه جمهوری اسلامی ایران را به تفکیک و توزیع سن، جنس، تحصیلات، شغل و محل سکونت فراهم آورده است. در زمان انتشار چاپ نخست این کتاب که کمی پیش از یک دهه از انقلاب گذشته بود آمار قربانیان، محرمانه و ممنوع‌الانتشار بود. در سال ۷۵ - ۱۳۷۵ به مناسبت همکاری که با معاونت پژوهشی بنیاد شهید داشتیم و مسئولیت یک نشریه متعلق به این بنیاد را بر عهده گرفته بودم به جدول مفصلی از آمار قربانیان دست یافته که می خواستیم به مناسبت سالگرد انقلاب در نشریه بنیاد «یاد یاران» چاپ کنیم اما آرایه آن در نشریه هنوز مجاز نبود. تاکنون که چاپ دوم کتاب عرضه می شود و ۲۴ سال از پیروزی انقلاب می گذرد هنوز آمار قربانیان انقلاب رسماً اعلام نشده است. دلیل اصلی عدم انتشار آمار جز این نبوده و نیست که چون امام خمینی در ابتدای پیروزی انقلاب اعلام کرد این انقلاب با بیش از شصت هزار شهید به ثمر نرسیده است و این رقم را چند بار در سخنان خویش تکرار کرده است بیان آمار واقعی قربانیان که بسیار کمتر بوده با آن در تعارض می افتد و مشکلاتی را در افکار عمومی می آفریند. علاوه بر اظهارات رهبری انقلاب در بسیاری از اسناد رسمی کشور نیز مشابه همان رقم بیان شده است، برای مثال در نامه مصوب کمیسیون ویژه اولین دوره مجلس شورای اسلامی در باره گروگان های آمریکایی آمده است:

«ملت ایران با انقلاب کبیر اسلامی خود به رهبری امام عظیم امت توانست نظام طاغوتی کهنسال شاهنشاهی را به قیمت قربانی کردن حدود هفتاد هزار شهید و بیش از یکصد هزار معلول و مجروح و خسارات مالی بسیار ریشه کن کند». اسدالله بیات یکی دیگر از نمایندگان مجلس اول نیز در سخنان دیگری می گوید: «ما ملتی هستیم که ۷۰ هزار شهید دادیم و ۱۰۰ هزار معلول داریم از آمریکا». بدین ترتیب امتیاز ضبط و شناسایی قربانیان خود به مشکلی مبدل شد در حالی که اعلام آمار قبلی بر اساس شایعات و پیش از عملیات پیمایشی بنیاد مربوطه بوده و بیان چنان ارقام غلو آمیزی در بچوجه انقلابات امری طبیعی و معمول بوده و تصور سوء نیت درباره آن نمی رود. از این گذشته چنین آگاهی هایی پوشیده نخواهد ماند و دیر یا زود فاش خواهد شد. این آمار برای محققان اهمیت بسیاری در

تکرار شده است. تعداد شهدای غیرمسلمان به دلیل ناچیز بودن آن در آمار جمعی مربوط به سال ۵۷ - ۵۶ بنیاد شهید، به شمار نیامده است. ناچیز بودن آن به دلیل این است که کشته شدگان مبارکبیت، معمولاً در جریان مبارزات چریکی و مخفی جان باخته اند که ارزش و یزدهای در دوره خفقان داشته است ولی فراوانی رقم سایر قربانیان به سبب تظاهرات و راهپیمایی هاست. یکی از نویسندگان آمار روشن تری را درباره بخشی از دوره جنبش انقلابی که فعالیتها زیرزمینی بوده اند آرایه می دهد و می نویسد: در فاصله سال های میان حماسه سیاهکل (در بهمن ۱۳۴۹) تا مهرماه ۱۳۵۶ که راهپیمایی های خیابانی آغاز شد ۳۴۱ چریک و اعضای مسلح گروه های سیاسی جان خود را از دست دادند. از این شمار ۱۷۷ نفر درگیری ها کشته شدند. ۹۱ نفر (برخی بدون محاکمه و برخی دیگر هم پس از محاکمه پنهانی) در دادگاه های نظامی اعدام شدند. ۴۲ نفر زیر شکنجه جان باختند ۱۵ نفر دستگیر شدند و هرگز دیده نشدند ۷ نفر دیگر خودکشی کردند تا به چنگ ماموران امنیتی نیفتند ۹ نفر هم هنگام فرار از پای درآمدند. (البته رژیم شاه برای جلوگیری از اعتراض جهانی و محکومیت از سوی نهادهای حقوق بشر به اعدام زندانیان سیاسی، اعلام کرد این نه نفر که به گروه بیژن جزنی معروف بودند هنگام فرار روی تپه های اوین تیرباران شدند ولی این ادعا دروغ بود. از بین گروه، فدائیان مبارکبیت و مجاهدین خلق، بیشترین تلفات را داشتند. در بین ۳۴۱ چریک کشته شده، ۱۷۲ نفر از فدائیان ۵۰ درصد، ۷۳ نفر از مجاهدین خلق ۱۲ درصد پیش از تفهیردادن ایدئولوژی، ۲۸ نفر ۱۱ درصد از گروه های کوچک مبارکبیت، ۳۰ نفر ۹ درصد از مجاهدین مبارکبیت بعد از تفهیر ایدئولوژی، ۲۸ نفر دیگر ۸ درصد از گروه های کوچک اسلامی بودند. آمار گفته شده را می توان بسط داد و تکمیل کرد. پیش از واقعه سیاهکل چهارتن به نام های صادق آمانی، رضا صفار حسینی، محمد بخارایی و مرتضی نیک نژاد به جرم ترور حسنعلی منصور، نخست وزیر پس از محاکمه در تاریخ ۲۶ خرداد ۱۳۴۴ اعدام شدند. در ۲۱ فروردین ۱۳۴۴ - ۱۰ آوریل ۱۹۶۵ نیز رضا شمس آبادی از افراد گارد سلطنتی که جزو محافظان کاخ مرمر بود شاه را در هنگام پیاده شدن از اتومبیل و ورود به کاخ به مسلسل بست. شاه جان سالم بدربرد ولی شمس آبادی با تیراندازی محافظان شاه کشته شد. اگر رقم این ۵ نفر را هم به ۳۴۱ تن بیفزاییم می توان گفت که از زمان تبعید امام خمینی در آبان ۱۳۴۴ که فعالیت های چریکی شروع شد تا مهر ماه ۱۳۴۵ که راهپیمایی های عمومی آغاز گردید جمعاً ۳۴۶ تن در تمام دوره مبارزات چریکی جنبش مسلحانه اعم از مسلمان و مبارکبیت، در جریان مبارزه، اعدام یا در درگیری های مسلحانه کشته شدند یا خودکشی کردند.

با توجه به اینکه در قیام پانزده خرداد سال ۴۲ نیز ۳۲ نفر کشته شدند. روز ۱۶ خرداد ۴۲ یک تن در مقابل پانمار و روز ۱۷ خرداد نیز یک تن در نقطه ای نامعلوم و در ۱۱ آبان ۴۲ فردی به نام محمد اسماعیل رضایی در زندان کشته شدند و در همان روز تاج محمدرضا طبیب در پادگان حشمیه تیرباران شد و غلامرضا تختی قهرمان کشتی ایران در ۱۶ فروردین ۱۳۴۶ به قتل رسید اگر رقم اینها را هم به تعداد ۳۴۶ نفر بیفزاییم می توان گفت که از آغاز جنبش انقلابی در سال ۴۲ تا مهرماه ۵۶ جمعاً ۳۸۳ تن در تظاهرات و نیز مبارزات چریکی یا اعدام های این دوره ۱۴ ساله کشته شده اند و جمع آن با ۲۷۸۱ شهید دوره انقلاب در سال ۵۷ - ۵۶ می شود ۳۱۶۴ نفر. در این آمار ما بخش عمده کشته شدگان متعلق به گروه های چپ غیرمسلمان را هم به شمار آورده ایم. با رفق تقریبی این تقصیه در آمار بنیاد شهید، می توان گفت از آغاز جنبش در سال ۱۳۴۲ تا پیروزی انقلاب جمع کل قربانیان اعم از انسان که در مبارزات چریکی کشته یا اعدام گردیدند و نیز آنان که در تظاهرات خیابانی کشته شدند بالغ بر ۳۱۶۴ نفر است. نباید فراموش کرد که کمی و بیشی آمار قربانیان هیچ تغییری در این اصل به وجود نمی آورد که کشتن یک بیگانه نیز برابر کشتن همه مردم است چنانکه اگر هرکس نفسی را حیات بخشد مانند آن است که همه مردم را حیات بخشیده است.

جمعیت ایران، جمعیت جوانی می باشد. مجموعه شرایط بوجود آمده بر اثر میزان مرگ و میر و زاد و ولد کشور ایران را به کشور جوانی تبدیل کرده است. انقلاب و شرایط سیاسی کشور، جنگ ۸ ساله ایران و عراق و شرایط سخت زندگی بر میزان طول عمر کشور تاثیر بسزایی داشته است. همچنین سیاستهای جمهوری اسلامی در میزان کنترل جمعیت و ازدوایهای زودرس و عدم آگاهی خانواده ها در کنترل زاد و ولد به جمعیت جوان کشور افزوده است.

اگر در زمان محمدرضاپهلوی شعار فرزند کمتر زندگی بهتر حاکم بود. در زمان رژیم جمهوری اسلامی بیشتر شدن فرزندان اسلام برای ادامه جگه محور قرار گرفت. جمهوری اسلامی این اندیشه هدفمند را رواج داد تا از نیروی لازم جهت ادامه سیاستهای استفاده کند. با سخت تر شدن امکانات زندگی میزان مرگ و میر طبیعی و غیرطبیعی بالا رفته و از آن سو میزان تولد بیش از حد رواج پیدا کرد. جوانان نیروی فعال حرکت های اجتماعی هستند. بار اصلی انقلابات و تظاهرات اجتماعی بر دوش جوانان هر جامعه ای است. نیروی جوانی و انرژی و شور سرکش جوانان را به سوی حرکت می کشاند. با اینکه آنها در رهبری این جنبشها نیستند اما بازوی اصلی و بدنه این جنبشها را تشکیل می دهند. انقلابات بدون نیروی جوان انرژی آنها به پیروزی نمی رسد. انقلاب سال ۱۳۵۷ در ایران بدون نیروی عظیم جوانان شاید ره به جایی نمی برد. همچنین حکام جمهوری اسلامی با سوار شدن بر نیروی جوانان توانستند ۸ سال بزرگترین و ادامه دارترین جنگ منطقه ای را به پیش ببرند. همچنین بسیاری از تظاهرات داخلی به وسیله نیروی جوانان سرکوب شد.

اپوزیسیون جمهوری اسلامی و همچنین رژیم سلطنتی از نیروی جوانان بی بهره نبود. بیشترین صف نیروهای ضد رژیم را جوانان تشکیل می دادند. رژیم جمهوری اسلامی دسته نیروهای جوان را در زندانها شکنجه و اعدام کرد. بودند پسران جوانی که هنوز پشت لبشان سبز نشده بود و طعم تلخ زندان را با تمام وجود چشیدند. رژیم در دو جبهه موافق و مخالف به کشتار جوان پرداخت. یکبار در جبهه خودی و بار دیگر جبهه مخالفین این سرکوبیها ادامه یافت. سربازان و بسیجیان جوان به نقاط مختلف جنگی اعزام شدند و جنازه های آنها تحویل بستگانشان داده شد. در جبهه مخالف زندان و شکنجه و دار و میدان اعدام ارمغان جوان گشت. جمهوری اسلامی آتش بررجان جوان جوانان ایران زد. در حکومت اسلامی جوان بودن مساوی بود با نابودی به هر قیمت ممکن، چه موافق رژیم بود و چه مخالف سیاستها و عملکردهای آن بود.

ایدئولوژی و سیاستهای رژیم اسلامی با طبیعت جوانان مغایرت کامل دارد. طبیعت جوانان حرکت و طراوتش را می طلبد، سیاست رژیم خوددگی و در خود فرورفتن را تبلیغ می کند. جوانان با شادی و تغییر معنی می یابند، رژیم جمهوری اسلامی با غم و غصه و حرکت به عقب تعریف می شود. در یک نگاه حکام جمهوری اسلامی از قوانین و احکام کهنه بهره می برند. این قوانین هیچ کمکی به زندگی در حال رشد جوان نمی کند. جوانی که در حال گذار جسمی و روحی است نمی تواند با قوانین کهنه به نیازهایش پاسخ دهد. ریاضات اسلامی بر مشکلات روحی جوان می افزاید و آنها را با

انواع کمبودها مواجه می کند. جوان در حال رشد احتیاج به امتحان و فضای کافی برای مستقل بودن دارد. فضای بسته و روحانی جمهوری اسلامی جلو رشد نیروی جوان را می گیرد و آنها را در خود خفه می کند. جدا از نیروهای بیرونی تاثیرگذار نظیر سیاستهای مخالف و نیروهای خارجی و فرهنگ ملل دیگر، نیروی درونی جوان آنان را به حرکت در می آورد. جوانی که احتیاج به تغییر دارد و در جهت کامل شدن و رشد جسمی و روحی به سر می برد هر آنچه را که بر سر راه رشد خود ببیند طبیعتاً کنار می زند. اگر این سدها از طرف خانواده یا اجتماع و یا حکومت باشد، در تضاد با نیروی رشد جوانان قرار می گیرد. در جوامع مترقی و پیشرفته سعی در جهت درک جوانان است نه در جهت سرکوب نیازهای آنها. به عکس در جمهوری اسلامی جوانان در معرض انواع و اقسام فشارها قرار می گیرند. زمانی که جوانی می خواهد بر اساس نیازهای طبیعی روح سرکشش را به نمایش بگذارد، جمهوری اسلامی به جای هدایت این نیرو، آنها را سرکوب می کند. در بسیاری از جهات جوانان در جهت شخصیت یابی حرکت می کنند. آنسپاه انواع مختلف در جهت شکل دادن به شخصیت خود می پردازند. رژیم حاکم تنها یک راه را برای جوانان باز می گذارد و آنهم شکل یابی شخصیتی باب طبع سرکوب است. حکام جمهوری اسلامی، آنها میدانسی برای شخصیت یابی مستقل جوانان باقی نمی گذارند. هر آنچه جوان در آینده باید باشد، جمهوری اسلامی از قبل تعیین می کند.

سیاستهای جمهوری اسلامی بر مشکلات جوان می افزاید. چون این سیاستها در برابر طبیعت واقعی زندگی قرار دارد. آنها می خواهند بر سیری چنگ بیاندازند که طبیعت برای زندگی انسانها فراهم آورده است. جمهوری اسلامی سد راه رشدی می شود که جزئی از زندگی بشری است. آنها این رشد را زندگی حیوانی می نامند. آنها به خود حق می دهند که انسانها را هدایت کنند. هدایت آنها چیزی نیست جز سد کردن نیازهای طبیعی انسانها و بخش حساس آن یعنی قشر جوان. زمانی که جوانان نیاز دارند که آزاد باشند، جمهوری اسلامی به کنترل آنها در هر محیطی می پردازد.

اعمال جمهوری اسلامی در سد راه جوانان و رشد و بالندگی جوانان دو مولفه کاملاً متضاد هستند. از این رو جوانان در تضاد با سیاستهای رژیم قرار می گیرند. این تضادها در شکل های مختلف خود را نشان می دهد. حرکتها و اعتراضات یکی از شکل های عیان کردن این تضادها می باشد. اگر جوانان نتوانند اعتراض کنند، نیروی آنها به ضد خود آنها بر می گردد و در نتیجه ناامیدی و مشکلات ناشی از ناامیدی گریبانگیر جوانان می گردد. خوشبختانه نیروی کاوشگر جوانان به یاری آنها می شتابد و تضادها و عوامل خارجی پدید آورنده و راههای تقابل با آنها را پیدا می کنند. از اینرو چون جمهوری اسلامی بنا به سرشتش در تضاد با جوانان قرار دارد، در آینده هم شاهد برخورد جوانان با حکومت خواهیم بود. یا باید جوانان به نیاز واقعی خود دست پیدا کنند و زندگی طبیعی خود را بکنند و یا اینکه بر حکومتی با سیاستی که سد راه این راه انسانی بشود باید خود را برای تقابل با این نیروی عظیم آماده کنند. در نتیجه تقابل با واقعیات زندگی یعنی شکست و نابودی. از اینرو حرکت جوانان رو به پیروزی می باشد.

مدیران شرکتهای خودروسازی سایبا و ایران خودرو

از ایجاد شوراها ممانعت می کنند

مدیران شرکتهای خودروسازی سایبا و ایران خودرو از تشکیل شوراهای اسلامی کار ممانعت می کنند. به گزارش خبرگزاری کار ایران، ایلنا، حسن حمزهای - دبیر اجرایی خانه کارگر غرب تهران - با بیان این مطلب، گفت: کارخانه های خودروسازی ایران خودرو و سایبا، بیش از هفده هزار کارگر دارند، که بعد از شرکت نفت بیشترین پرسنل را به خود اختصاص داده است. متأسفانه مدیران این شرکتها از تشکیل شوراهای اسلامی کار جلوگیری می کنند، این در حالی است که شوراهای می توانند

بازوی مدیریت برای اداره کارخانه باشد. حمزهای در زمینه برنامه های فرهنگی خانه کارگر غرب تهران گفت: خانه کارگر باید فعال باشد و دبیران اجرایی باید به صورت تمام وقت در اختیار جامعه کارگری قرار گیرند تا بتوانند کاری لازم را داشته باشند. وی همچنین افزود: تعداد خانه های کارگر تهران و حومه ۹ واحد است، که در صورت ارتباط نزدیک و تبادل نظر می توانند از امکاناتی که در هر بخش تهران بزرگ وجود دارد، بخش های دیگر را نیز بهره مند سازند.

کوبا پس از کاسترو

نابرابری جدید و ائتلاف نئوپوپولیست‌ها

برگردان: محمود صالحی

نویسنده: هانس یورگن بورکاردت

بخش پایانی

برگرفته از: International Politics and Society

شماى آینده (بکم)
شانس دبیر کار آنتیب

هرچند دولت کوبا در حرف بر مواضع سوسیالیستی اصرار می‌ورزد، اما واقعیت‌ها خلاف آن را نشان می‌دهند. اقتصاد دوشقه شده کوبا نشان می‌دهد که دولت آن در فرمولبندی یک استراتژی پایدار موفق نبوده. در امر سیم‌سازی سیاسی هر نشانه دمکراتیزه کردن سیستم سرکوب گشته است. در مورد مسئله مالکیت و در بخش ارزی شرکت‌های سهامی غیر شفافى بوجود آمده‌اند که به ثروت‌اندوزی بخش کوچکی کمک می‌کنند. دخالت دائمی دولت در امور شرکت‌های تعاونی در بخش کشاورزی نه تنها به تقویت آنها کمک نکرده، بلکه به ثبات آنها هم ضربه زده است. رفرم نیمه‌کاره در بخش صنایع به روند تولید خدشه رسانده و در عرصه بازار دولت سیاست محدودسازی را در پیش گرفته که منجر به بوجود آمدن بازار سیاه گردیده که حاصل آن چیزی جز نابرابری فزاینده نیست.

بسر خلاف این نظر که جهانی شدن امکان عمل را از دست دولت‌ها گرفته و همه آنها را که از هم‌اکنون پس از فروپاشی سیستم، شکست «آزمایش اترناتیو» کوبا را به گردن آمریکا خواهند انداخت، آنچه به اختصار در بالا به آن اشاره شد نشان می‌دهد که سوسیالیسم استوایی هرچند با شرایط بسیار سخت خارجی مواجه است، اما هم ثبات سیاسی و هم توسعه وابسته به خواست داخلی است و کوبا بیشتر از بزرگترین رقابت‌ها و توسعه داخلی در رنج است. از دست رفتن اترناتیو ضد کاپیتالیستی در کوبا به معنی «پایان تاریخ» نیست، بلکه این کشور امکان و پتانسیل یک مدل از توسعه را دارد که اثبات می‌کند تقسیم عادلانه و یک سیستم اجتماعی زیربنای هر توسعه اقتصادی است. بنابراین کوبا بزرگترین چالش پیش روی کوبا یک رفرم همه‌جانبه در اقتصاد، دولت و جامعه است: تغییر سیستم از درون سیستم برای نوآوری سیستم.

در بخش اقتصادی قبل از هر چیز ارتباط مجدد بخش‌های اقتصادی دو شقه شده باید در دستور کار قرار گیرد. نخست یک رفرم ارزی که بر اساس آن، برای تبدیل ارز از یک مقدار تعیین شده بیشتر از بهای آن کاسته شده تا بدین وسیله جلوی درآمد نابرابر گرفته شود. تقویت رقابت در بازار که به تولید بیشتر و نزول بهای کالاها می‌انجامد. ایجاد سیستم دولتی وام و بهره و کنترل آن و تقویت روحیه سرمایه‌گذاری. تقویت سیستم مالیاتی. پس از ثبات در عرصه اقتصاد کلان، قدم بعدی رفرم شرکت‌های تولیدی است. کوبا احتیاج به فرمولبندی یک سیاست صنعتی



درد که احتیاجات ملی، قدرت رقابت، تخصص و پتانسیل تکنولوژیک در گرانگاه یک سیاست غیر متمرکز قرار داشته باشد.

با این رفرم‌ها کوبا می‌تواند به «بیر کار آنتیب» تبدیل شود. این کشور دارای نیروی متخصص با استانداردهای بین‌المللی، نیروی کار آن دارای تامین اجتماعی است و انستیتوهای علمی و تکنولوژیک آن دارای «Know-how» هستند که امکان حضور قدرتمند در بازار جهانی را تامین می‌کند. علاوه بر آن کوبا با قراردادن در منطقه آزاد تجاری «FTAA» میان آمریکای شمالی و آمریکای لاتین از موقعیت ژئواستراتژیکی بی‌ظنیری برخوردار است.

اما چنین رفرم‌هایی دولتی را می‌طلبد که نه تنها در عرصه اقتصادی، بلکه در سیاست نیز از انعطاف برخوردار باشد. دولتی که نقش هم‌مونیک نداشته و علاوه بر مشخصات کلاسیک یعنی روی کار آمدن از طریق انتخابات آزاد، دارای مشخصات تفکیک قوا، رعایت حقوق شهروندان باشد.

شماى آینده (دوم)

نئوپوپولیسم بعنوان یک سناریوی محتمل

تمایلات فیدل کاسترو نشان می‌دهد که او تا آخر عمر بر مسند قدرت باقی خواهد ماند. با توجه به اینکه کاسترو اینک ۷۷ ساله است باید گفت که رژیم کونونی کوبا دارای یک مرز بیولوژیک است. اکنون این سؤال پیش می‌آید که جانشین کاسترو چه کسی خواهد بود.

جواب این سؤال سالهاست که مشخص است. جانشین کاسترو، کاسترو است. در کنگره چهارم حزب کمونیست در سال ۱۹۹۷، رانول کاسترو (برادر فیدل) که ۵ سال جوانتر است بعنوان جانشین او انتخاب شد. رانول کاسترو نه

به دلایل موروثی، بلکه بخاطر اینکه فرمانده نیروهای مسلح است به سمت رهبری آینده کوبا انتخاب گردید. با انتقال قدرت به ارثش باید در وهله نخست جلوی فروپاشی رژیم سیاسی گرفته شود. اما دولت نظامی تنها نقش واسطه دارد و هدف آن ایجاد ثبات در دوران انتقال است.

اکنون این سؤال پیش می‌آید که روند سیاسی کوبا به کدام سو سمت‌گیری خواهد داشت؟ بنظر می‌رسد یک ائتلاف بین الیت سیاسی، تکنوکرات‌هایی که در بخش اقتصادی «emerging sector» کار می‌کنند و بخش‌هایی از بوروکرات‌های سنتی صورت گیرد. این ائتلاف ثبات اقتصادی و اجتماعی را تامین نموده و باعث شکل‌گیری یک قدرت جدید می‌گردد و در آینده بعنوان بورژوازی جدید در کوبا عمل می‌کند.

الیت چنین ائتلافی دائمی نیست و برندگان رفرم‌های اقتصادی که بنظر می‌رسد بخوبی سازماندهی شده‌اند، با کمک‌های سرمایه‌داران داخلی و سرمایه‌گذاران خارجی قدرت را بدست گیرند.

نئوپوپولیست‌ها مشروعیت اجتماعی خود را از سیستم لیبرال دمکرات کسب می‌کنند که مشابه آن در کشورهای درحال گذار منطقه مانند پرو، مکزیک، آرژانتین و ونزوئلا دیده می‌شود. در شرایطی که مردم کوبا کاملاً غیر سیاسی شده‌اند، نئوپوپولیسم با شخصیت‌گرایی و فرم سیاست اتوریته گرایش بر این زمین حاصل‌خیز امکان رشد می‌یابد. آنچه که در سیاست نئوپوپولیست‌های آمریکای لاتین جدید است این است که در حرف از تجدیدن نظر جامعه حمایت و در عمل سیاست نئولیبرالی و تعدیل اقتصادی را پیش می‌برند و از الیت اقتصادی حمایت و قوانین کار را ملغی و تامین اجتماعی را هرچه بیشتر محدود می‌کنند.

دقیقاً چنین شرایطی است که برای نیروهای بانفوذ در کوبا نئوپوپولیسم لیبرال دمکرات را جذاب می‌کند. این سیستم به آنها اجازه می‌دهد بازار ارز را تقویت و از بوروکرات‌های دستگاه که در مقابل لیبرالیته کردن مقاومت می‌کنند خلع قدرت کنند.

هرچند پوپولیسم و ناسیونالیسم درست در دست هم عمل می‌کنند اما رژیم آینده کوبا در سیاست و روابط خود با آمریکا تجدید نظر خواهد کرد و در دوران بعد از کاسترو دیگر بعنوان کشور دشمن محسوب نخواهد شد.

الیت این نیز واضح و روشن است که با قدرت‌گیری نئوپوپولیست‌ها همانند بسیاری دیگر از کشورهای در حال گذار جلوی دمکراتیزه کردن ساختاری و اجتماعی کوبا را خواهند گرفت.

این مقاله اندکی خلاصه شده است.

راجر هاردی تحلیلگری بی‌سی در امور خاورمیانه برای پرداختن به موضوع روابط ایران و آمریکا در شرایط کنونی، سفری به واشنگتن کرده و پای صحبت صاحبزنان و کارشناسان نشسته است. حاصل این سفر، گزارشی است که آن را اینجا می‌خوانید:

(۱)
دولت بوش در آمریکا بر شدت فشار خود بر حکومت روحانیان در ایران می‌افزاید و آنان را به حمایت از تروریسم، تولید جنگ‌افزار کشتار جمعی، و سلب آزادی مردم ایران متهم می‌کند اما آیا دولت آمریکا به دنبال تغییر رفتار حکومت ایران است یا تغییر خود حکومت؟

از زمانی که جرج بوش رئیس جمهور آمریکا، ایران را عضو محور شرارت اعلام کرد، دولت آمریکا نگرش سختگیرانه آشکاری نسبت به ایران در پیش گرفته است. در نظر دولت آمریکا، حکومت آیت‌الله‌ها در ایران مانند حکومت کنونی کره شمالی و عراق دوران صدام حسین در دو مورد منقصر است که از نظر سیاستمداران واشنگتن قابل تحمل نیست؛ یکی حمایت از تروریسم و دیگری تولید جنگ‌افزار کشتار جمعی و بیش از همه اینها شواهد تازه در باره برنامه تسلیحاتی تهران است که ایران را به موضوعی داغ در محافل سیاست‌گذاری آمریکا تبدیل کرده است.

مایکل آیزنشتات، کارشناس نظامی موسسه سیاست‌های خاور نزدیک در واشنگتن که موسسه پژوهشی بانفوذی است می‌گوید افشاگرهای اخیر یکی از گروه‌های مخالف حکومت ایران که مورد تایید دولت آمریکا قرار گرفته مردم را بسوی این نتیجه‌گیری سوق داده که ایران بیش از آنچه پیشتر تصور می‌رفت در برنامه‌های هسته‌ای پیش رفته است.

برخی معتقدند که ایران ممکن است ظرف دو یا سه سال آینده امکانات کافی را برای تولید سبب اتمی به دست بیاورد اما برآوردهای دیگر دولت آمریکا این مدت را به چارچوب زمانی‌ای افزایش می‌دهد که ممکن است تا پایان دهه جاری میلادی به طول بینجامد.

بنابراین هنوز آشکار نیست که برنامه هسته‌ای ایران چه وقت ممکن است به ثمر نرسد. آنچه مشخص است این است که اگر قرار است این برنامه متوقف شود اقدام علیه آن اکنون باید صورت گیرد.

اما چه نوع اقدامی باید صورت گیرد؟ در این مورد، میان آن دسته از دولتمردان آمریکا که طرفدار اعمال فشار دیپلماتیک بر ایرانند و به واقع‌گرایان معروفند و تندروهایی که نومحافظه کاران نامیده می‌شوند و طرفدار تغییر حکومت ایرانند اختلاف نظر وجود دارد.

جاشوا سوروویچیک از موسسه آمریکایی اینتر پرایز که موسسه‌ای دست راستی است، از جمله این نومحافظه کاران است. او ضرورت تغییرات اساسی را نه تنها در ایران بلکه در سراسر خاورمیانه و به حادته یادزم ستمبر رپت می‌دهد و می‌گوید نتیجه‌ای که آمریکا بپایا از آن واقعه گرفتند این بود که نه تنها باید تلافی کنند بلکه باید واقعا تلاش کنند تا چنین تهدیداتی از بین برود.

از نظر نومحافظه کاران، حکومت‌های غیردمکراتیک

خاورمیانه باید جای خود را به حکومت‌های دمکراتیک دهند و این امر ترجیحاً می‌تواند از طریق مسالمت‌آمیز صورت گیرد اما استفاده از زور برای تغییر این حکومتها نیز ممکن نیست.

نخستین مرحله از این روند تغییر، سرنگونی حکومت صدام حسین در عراق بود اما جودت یافته از دانشگاه دفاع ملی واشنگتن برنامه نومحافظه کاران را فراتر از فتح بغداد می‌داند.

به نظر او جای تردید وجود ندارد که ایران از جمله اهدافی است که بسیاری از نومحافظه کاران در سر دارند و فهرستی دارند که در آن، ایران پس از عراق جای دارد و پس از آن نوبت سوریه است.

آن گونه که آقای یاقه می‌گوید، در فهرست تغییرات حکومتی که نومحافظه کاران در سر می‌پرورانند، عربستان سعودی و دیگر کشورهای حوزه خلیج فارس و در نهایت حتی مصر نیز جای دارد تا آنجا که تمام نقشه خاورمیانه از نو ترسیم می‌شود.

به عقیده او اگرچه عراق حداقل تا مدتی طولانی به صورتی که نومحافظه کاران می‌خواهند در نخواهد آمد اما این مساله باعث تغییر نگرش آنها نخواهد شد. جودت یاقه می‌گوید حس واقع‌گرایی نومحافظه کاران همیشه قوی نیست.

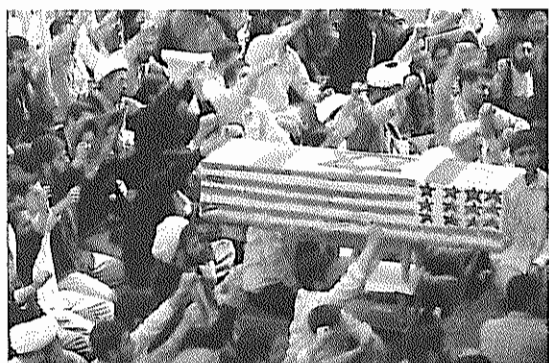
بحث میان واقع‌گرایان و نومحافظه کاران آمریکا اغلب تند و جدی است اما حل نشده باقی می‌ماند. در نتیجه، اعضای دولت آمریکا لحنی متفاوتی با یکدیگر دارند؛ هنگامی که جرج بوش با صراحت در مورد ایران حرف می‌زند، از جمله هنگامی که اخیراً چندین بار در حمایت از تظاهرات دانشجویان ایران سخن گفت، نومحافظه کاران خشنود می‌شوند.

در مقابل، هنگامی که کالین پاول وزیر خارجه آمریکا اخیراً گفت دعواهای جناحی میان اصلاح‌طلبان و محافظه کاران ایران، دعوی‌های خانوادگی است که آمریکا نباید با آن مداخله کند، واقع‌گرایان او را تحسین کردند.

جرج پرکویچ از بنیاد صلح جهانی کارنگی معتقد است که تضادی بنیادی در سیاست‌گذاری آمریکا وجود دارد. او سیاستمداران آمریکایی را به طیفی تشبیه می‌کند که یک سر آن عده‌ای‌اند که می‌گویند بایاید باتخاذ تدابیری با دولت ایران معامله‌ای برای توقف برنامه هسته‌ای‌اش که ما را نگران کرده است انجام دهیم و از راه‌های گوناگون به ایرانیا برای اتخاذ این تدابیر اطمینان دهیم. یک سر آن نیز گروه دیگری است که می‌گوید ما با رژیم‌های شیطانی معامله نمی‌کنیم؛ دولت ایران شرور است و ما با آن معامله نمی‌کنیم، ما با آن مذاکره نمی‌کنیم، ما خواستار کنار گیری این دولت از قدرتییم.

آمریکا از ایران چه می‌خواهد؟

راجر هاردی، تحلیلگری بی‌سی



(۲)
دولت بوش، دولت ایران را عضو «محور شرارت» اعلام کرده و آن را به حمایت از تروریسم، تولید مخفیانه سلاح هسته‌ای و ندادیده گرفتن حقوق بشر متهم می‌کند. اما در واشنگتن دیدگاه‌های مختلفی نسبت به ایران وجود دارد و بسیاری می‌پندارند که دولت آمریکا سیاست واضح و مشخصی در قبال ایران ندارد.

راب سبحانی، بازرگان، استاد دانشگاه و فعال سیاسی ایرانی که یکی از چهره‌های شناخته‌شده جامعه ایرانیان مقیم آمریکاست می‌گوید که به نظر او باید به همه مخالفان حکومت جمهوری اسلامی، از جمله ولیعهد سابق ایران نشی داده شود، چون ایران تشنه رهبری است، تشنه کسی که پیش‌سیاسی داشته باشد. به نظر آقای سبحانی، اگر فردی، چه زن چه مرد، پیدا شود که نظر مردم ایران را به خود جلب کند و آرمایی برای هدایت‌کردن کشور بسوی آن داشته باشد، مردم مطمئن از او استقبال خواهند کرد.

موسسه‌های گوناگون نظرسنجی در واشنگتن دیدگاه‌های متفاوتی در مورد اعتبار و مقبولیت مخالفان حکومت جمهوری اسلامی میان مردم ایران دارند.

پاتریک کلاسون که در موسسه سیاست‌های خاور نزدیک در واشنگتن مسائل ایران را دنبال می‌کند در میان گروه‌های ایرانی مخالف جمهوری اسلامی در خارج، به سازمان مجاهدین خلق اشاره می‌کند که به گفته او گروهی بسیار پراسر و صدادار است. کلاسون می‌گوید مجاهدین خلق طرفداران بسیار اندکی داخل ایران دارند اما منبع اطلاعاتی سوئدی‌اند، چون در میان حجم وسیعی از اطلاعات نادرست که ارائه می‌دهند، نکات مهم و قابل تاملی پیدا می‌شود و به همین دلیل باید به آنان گوش فراداد. آقای کلاسون سپس به سلطنت‌طلبان و رضا پهلوی اشاره می‌کند که به نظر او، به عملکرد و فعالیت‌های خود تحول کمی و کیفی بخشیده و دارد نحوه ارتباط با دیگران را بهتر می‌آموزد اما بخش عمده‌ای از توان خود را بر این متمرکز کرده است که از رویارویی مستقیم با روحانیان ایران بپرهیزد و خود را به عنوان کسی که قصد دارد در آینده بر ایران فرمانروایی کند نشان ندهد.

پاتریک کلاسون و عده‌ای دیگر بر این باورند که آمریکا باید از گروه‌هایی که داخل ایران در حال مبارزه برای تغییرات دمکراتیک‌اند، از جمله دانشجویان و آسانی که از اصلاح‌طلبان داخل حاکمیت ناامید شده‌اند، پشتیبانی مادی و معنوی به عمل آورد. برخی از جمهوریخواهان راستگرا ادامه در صفحه ۱۱